مجموعه

شرح حديث اربعين

صد كلمه حضرت علي رضي الله عنه

لمعات عراقي في التصوف

HACI MAHMUD EFENDİ
BEŞİKTAŞ
Vakıf Kütüphanesi

T.C.

Süleymaniye Kütüphanesi

Kısmı	Hacı Mahmud Ef.
Yeni Kayıt No	3096
Eski Kayıt No	

رسالهٔ چهل حدیث

صحیح ترین حدیثی که راویان مجالس [illegible] ثان مدارس
یقین املا کنند حمد دانائیست که کلمات تامهٔ جامعه رز زبان
معجز بیان حبیب خود گذراینده و بنقل رواه ثقه بعد ثقة
بگوش محرومان از سعادت صحبت وی رسانیده و بنور
علم بان و عمل بموجب علم از ظلمات ضلالت شان رهانیده
صلی الله علیه و آله و اصحابه نقله علومه و حفظه آدابه اما بعد
این چهل کلمه است از آن کلمات که بسهولت فهم و حفظ را بنظم
فارسی ترجمه کرده می آید امیدواری آنکه ناظم مترجم امروز در
شرط من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون به داخل شود
و فردا بسعادت جزاء بعثه الله یوم القیامة فقیها عالما

واصل و من الله تکون الکون العصمة والعون

لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه

[illegible] بمن مؤمن / [illegible] جان و تن که
[illegible] / [illegible]

من اعطی لله و منع لله و احب لله و ابغض لله فقد استکمل ایمانه

هر که در حب و بغض و منع و عطا / نبودش دل بغیر حق مایل
[illegible] ایمان خویش را یابد / [illegible] قبول حق کامل

المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده

مسلم آنکس بود بقول رسول / گرچه عامی بود و گر عالم

که بهر جا بود مسلمانی | باشد از قول و فعل او سالم

خصلتان لا یجتمعان فی مؤمن البخل وسوء الخلق

بخل کز مال و خوی بد ورزی
راه ایمان آدمی بزنی
زانکه در هیچ مومنی هم
نشود جمع بخل و بدخوی

یشیب ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحرص وطول الامل

آدمی را ز پیری افزاید
هر زمان در بنای عمر خلل
لیک در وی جوان شود دو صفت
حرص جمع مال و طول امل

من لم یشکر الناس لم یشکر الله

بتو نعمت ز دست هر که رسد | نه بمیدان شکر گویی پای

کی بشکر

کی بشکر خدا قیام کند | تارک شکر بندگان خدای

من لا یرحم الناس لا یرحمه الله

هر که رحم آرد به رنجوری
در رحمت خدا برو بگشاید
هر که بر بی کسی نبخشاید
ارحم الراحمین نبخشاید

الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی

هست لعنت خدای را
دنیی و هر چه هست در وی
غیر ذکر خدا که جز ذکر
در دو عالم ز رحمت اولی

لعن عبد الدینار لعن عبد الدرهم

گرچه هست آفتاب رحمت حق | شامل ذره ذره عالم

باد ازان دور بنده دینار | باد ازان دور بنده درهم

دم علی الطهارة یوسع علیک الرزق

ای که آلوده شوی تو ز حدث
فاقه و فقر تو زیاده شود
بی طهارت مباش تا باشد
روزی تو زیاده شود

لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین

دیگر از وی مدار چشم امید
هر که شد در ره جفا گستاخ
زانکه حزمش گزد دوباره مؤمن را
نگزد مار از یکی سوراخ

العدة دین

مرد را هر چه بگذرد بر زبان | عیب باشد ورای آن کردن

وعده در ذمهٔ کرم قرض است | قرض باشد ادای آن کردن

المجالس بالامانة

ای شده محرم مجالس انس
راز هر مجلسی امانت تست
سخن افشای راز مجلسیان
زانکه افشای آن خیانت تست

المستشار مؤتمن

هر که در مشورت امین باشد
که چو باشد امان روی زمین
چون نهان دارد آنچه معلومت
خایفش خوان بحکم دین امین

السماح رباح

سود اگر بایدت ز مایه خویش | دست بخشش گشای و بخشایش

سود تو اکنون ستایش و دعا	در جوار خدای آسایش

الدین شین الدین

بگذر ز پی مال دنیا هیچ
سر نه بکمال است و دین
چه دین یمن با خبر دین
نه نکه نه جمال جسم و دین

القناعة مال لا ینفد

بقناعت گرای کان ملکیست
کی بپایان نمیرسد هرگز
صاحب حرص را ز خوان کرم
فیض احسان نمیرسد هرگز

الصبحة تمنع الرزق

ای کمر بسته کسب روزی را	صبح خیزی دلیل فیروزیست

برخواب صباح چشم مبند	زانکه این خواب مانع روزیست

آفة السماح المن

منعمی کز کسی شود دل گرم
چون نهد منت کشد ز مردی
عیب با دگران منت نیست
آفت روضه جوانمردی

السعید من وعظ بغیره

بنگرد روز بختی دگران
تلخی روزگار نادیده
رشک بر نیکبختی دگران
نیکبخت کسی که می‌برد

یکفی بالمرء اثما ان یحدث بکل ما سمع

مرد را بس همین گنه که قدم	از مقر امان نهد بیرون

هرچه آید درون روزن گوش | از ثمر زبان دهد بیرون

كفى بالموت واعظاً

خوب گفت این نبی بس واعظ
بهر مردم بس است مرگ نذیر
وعظ او بس [illegible]
[illegible] بلند

خير الناس انفعهم للناس

ای که پرسی که بهترین کس کیست
گفتم از قول بهترین کسان
بهترین کس کسی بود که ز خلق
بیش باشد بخلق نفع رسان

ان الله يحب السهل الطلق

تا خدا دوست گیردت با خلق | یکدل و یک زبان و یکرو باش

شاد طبع و شکفته خاطر زی | نرم خوی و گشاده ابرو باش

تهادوا تحابوا

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اطلبوا الخير عند حسان الوجوه

[illegible]
تا ازان [illegible]
چون [illegible] برون آید
[illegible] منزل کم

زر غباً تزدد حباً

دیدن دوست دوست را گه گه | چهره دوستی بیاراید

ز اتفاق دوام صحبتشان | شوق کاهد ملالت افزاید

طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس

ای خوش آنکس که هم بعیب خویش بس
پیشوای همه هنرمندان بود
عیب او پیش منید و دال
دیده عیب بین سیمبران سدود

الغنى الياس مما في ايدي الناس

که بدست تفرق و زاریست
بازکش دست همت از دنیی
که توانگر و بیسی کو نیست
که دولت را توانگری باید

من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه

تا شود در جهان علم و عمل | شاهد دین تو جمال افزای

زایله

ز آنچه در خور نقیصت بازایست | ز آنچه لایق نباشدت بازآی

ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذي يملك نفسه عند الغضب

پهلوان نیست آنکه در کشتی
پهلوانی حریف بیندازد
پهلوان آن بود که گاه غضب
نفس اماره را زبون دارد

ليس الغنى عن كثرة العرض انما الغنى عن النفس

غنی

از زر و مال بی نیاز بود
آن بود کز نشود فضل خدای
کار پرواز و چاره ساز بود
نه توانگر کسی بود که بمال

الحزم سوء الظن

حزم مردان آن بود که در همه وقت | در حق خلق بدگمان باشد

در همه کار احتیاط کند	تا ز هر کید در امان باشد

العلم لا یحل منعه

ای گرانمایه مرد دانشمند
گر ترا علم هست و معلوم
مستعد را از آن مشو مانع
مستحق را از آن مکن محروم

الکلمة الطیبة صدقة

قول خوش از مقوله صدقه
زانکه در روی اهل حاجت هست
گر نه مالیست بندی نفقه
سخن نرم گوی با سائل

کثرة الضحک تمیت القلب

خرم آنکس که بهر زنده دلی	زیر لب خنده را بمیراند

خنده

خنده کم کن که خنده بسیار	صد دل زنده را بمیراند

الجنة تحت اقدام الامهات

ز مادر بهشت است تاج سر من
گر روی از پی مادران باشد
جنت شد زیر پای او گشت
زیر قدم های مادران باشد

البلاء موکل بالمنطق

هیچ از طرفین گفتارست
هر بلائی که بر سر رسد از زبان
هر بلای عمر گرفتارست
هر که بسیار بیهوده گوی

النظر سهم مسموم من سهام ابلیس

دیدن زلف و خال نا محرم	دانه کید و دام ابلیس است

هر نظم ناوکیست زهر آلود   که ز شست و کمان ابلیس است

لا یشبع المؤمن دون جاره

[illegible] مسلمانی
باشد از نقد دین [illegible]
[illegible]
[illegible]

تمت ترجمه هذه الاربعین بتوفیق من هو خیر ناصر و معین سنه ست
و ثمانین و ثمانمایه متع الله بها کل فریق و فیه و الحمد لله علی الاتمام
والصلوة والسلام علی محمد و آله البررة الکرام

کرده بن اربعین زیب وصول
بنوواز فضل حق غریب و عجب
بست بر وصول صدر قبول
اربعینهای یکان جامی

م

آل احمد ۱۱۱۱۵۵

نظم له

پدرم بیش ز شستم آمد صاحب ... شستم بیدهم
اینکه از نطق شنا و ادب من بتعظیمش ز سبکو دهم
دست تو باشد با بن کوهر ما

لکاتبه

حقه ... از چه حرمتی ز ... آورده ام
صاحبا شکوه من ... سببی این چه ها آورده ام
بنده از فرمان ... و عهد و پیمان که بهم
وعده خود را که میکردم بجا آورده ام

دیگر لطافه و استادی جوجه

هدیه تو بی بستم وصول شد
آنی که از قبل حق نزول شد

سرور آن هدیه عبا جان شدم
دیدنش درون حسودان ملول شد

م

صد کلمهٔ حضرت شاه اولیا و برهان الاتقیا علی مرتضی علیه التحیة والثنا

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بهترین هر کلام ای نور چشم مردمان	هست نام خالق بسیار بخش مهربان

قال امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی المرتضی ابن عم المصطفی علیه صلوات الله

گفت امیر مؤمنان سرچشمهٔ صدق و وفا	شیر یزدان شاه مردان ابن عم مصطفی

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا

گر اجل بردارد از پیش چشم خود مستعار	در یقین خود نیفزایم بذات کردگار

الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا

مردمان در خواب و در دور عمر رو در کوتهی	چون بمیرند از غرور خویش یابند آگهی

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم

سربسر خلق جهان مانند دوران ای پسر	نیستند از صد یکی ماننده جد و پدر

ما هلک امرء عرف قدره

هر که قدر خود بداند گردد ایمن از هلاک	گر جهان پر فتنه گردد رستگار از آنچه باک

قیمة کل امرء ما یحسنه

دانش آموز ار ترا در سر هوای دولتست	زانکه هر کس را بقدر دانش خود قیمتست

من عرف نفسه فقد عرف ربه

تا یکی گم کرده خود را زمانی با خود آ	خویش را بشناس اگر خواهی که بشناسی خدا

المرء مخبوء تحت لسانه

مرد پنهانست در زیر زبان خویشتن
قیمت و قدرش ندانی تا نیاید در سخن

مَنْ عَذُبَ لِسانُهُ کَثُرَ اِخْوانُهُ

هر که خوش گفتار باشد پیش خلق جهان
چون برادر مشفق اند او را و یار مهربان

بِالْبِرِّ یُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ

در جهان هر کس که نیکی میکند با خاص و عام
مردم آزاد باشند از دل و جانش غلام

بَشِّرْ مالَ الْبَخِیلِ بِحادِثٍ اَوْ وارِثٍ

هرچه گرد آرد بخیل بی‌خرد از هر کنار
یا تلف گردد بغارت یا برد میراث خوار

لا تَنْظُرْ اِلی مَنْ قالَ وَانْظُرْ اِلی ما قالَ

در سخن نیکو تأمل کن سخن گو را مبین
گر بقرآن در وجود آید سخنهای گزین

الْجَزَعُ عِنْدَ الْبَلاءِ تَمامُ الْمِحْنَةِ

در بلیت گر کنی افغان سور و اضطراب
محنت افزون گردد و محروم مانی از ثواب

لاظفر

لا ظَفَرَ مَعَ الْبَغْیِ

چون ستمگر بر مراد خود نمی یابد ظفر
ای خرد بر در زمین بیداد تظلم درگذر

لا ثَناءَ مَعَ الْکِبْرِ

هر که او را نخوت و کبر و منی باشد شعار
هیچکس مدحش نگوید از صغار و از کبار

لا بِرَّ مَعَ الشُّحِّ

بخل و نیکویی نگردد مجتمع در هیچ ذات
در سخاوت کوش اگر خواهی تمتع از حیات

لا صِحَّةَ مَعَ النَّهَمِ

تن درستی گر همی خواهی ز کم خواری طلب
در قناعت کوش و کم خواری ز کم خواری طلب

لا شَرَفَ مَعَ سُوءِ الْاَدَبِ

لایق جاه و بزرگی نیست مرد بی ادب
ای خردمند از ادب سرمایه دولت طلب

لا اجْتِنابَ مِنْ مُحَرَّماتٍ مَعَ حِرْصٍ

با وجود حرص نتوان دور بودن از حرام | پیخ حرص ار بر کنی یابی سعادت بر دوام

لا راحة مع الحسد

دعوی راحت درین عالم کسی را میرسد | کو بکلی بگذرد از کینه و بغض و حسد

لا محبة لمراء

میکند تخم محبت را زبیخ و بن لجاج | کم نشین زنهار با مرد لجوج بد مزاج

لا سؤدد مع انتقام

جمع نتوان کرد با هم انتقام و سروری | کینه در خاطر نگیر دمی که خواهد مهتری

لا زيارة مع الزعارة

چون روی پیش عزیزی روی خود را تازه دار | تا پسندد سر از زانوی عزت بر مدار

لا صواب مع ترك المشورة

گر همی خواهی که بشناسی خطا را از صواب | مشورت بهتر همه کاری بنزد شیخ و شاب

لا مروة لكذوب

از مروت دور ماند آنکه عادت شد دروغ | راستان را چهره دولت نماید پرفروغ

لا وفاء لملول

از ملول ایمن مباش و زو وفاداری مجو | دل بعهد او مبند و راز دل با وی مگو

لا كرم أعز من التقى

چون گرامی تر نبود از مردم پرهیزکار | گفت عند الله اتقیکم بقرآن کردگار

لا شرف أعلى من الإسلام

زندگی خود مکن در کفر و نادانی تلف | کادمی را نیست برتر از مسلمانی شرف

لا معقل أحسن من الورع

جای پناه

از بدی پرهیز کن گر قرب حق داری طمع | کادمی را نیست محکمتر پناهی از ورع

لا شفيع أنجح من التوبة

چون گناهی کرده باشی ور چه بس باشد شنیع | توبه و عذر گناهت بهتر است از هر شفیع

لا لباس اجمل من السلامة

هر که او را خلعت امن و سلامت در بر است | بر مه و مهر از تفاخر کرده باشد در خور است

لا داء اعیی من الجهل

هیچ دردی نیست مردم را ز نادانی بتر | مرد را دانش کند سوی سعادت راهبر

لا مرض اضنی من قلة العقل

ضعیف کند

مرد را در بستر حرمان و حسران خوار و زار | هیچ بیماری نسازد همچو کم عقلی نزار

لسانک یقتضیک ما عودته

هر چه عادت شد زبان آنرا تقاضا میکند | بدزبانی شخص را پیوسته رسوا میکند

المرء عدو لما جهله

گر ندانند از قصور خویش چیزی مردمان | دشمن آن چیز باشند آشکارا و نهان

رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره

رحمت حق بر خردمندی که قدر خود شناخت | وز طریق خود نگشت و پایهٔ عزت نباخت

اعادة الاعتذار تذکیر للذنب

بر گنه چون واقفی یکبار کی عذرش بخواه | ور دگر ره عذر گویی تازه گردد آن گناه

النصح بین الملاء تقریع

در میان مردمان نبود نصیحت سودمند | لیک در خلوت نصیحت خوشگوار آمد چو قند

اذا تم العقل نقص الکلام

مرد چون عقلش بیفزاید بکاهد در سخن | تا نیابد فرصت گفتار نگشاید دهن

الشفیع جناح الطالب

چون نیابد مرغ بی پر بر مراد خود ظفر | هست شفاعت خواه حاجتمند را چون بال و پر

نفاق المرء ذلة

از نفاق مردمان خاطر بشو یکبارگی | تا رهی خویش را از خواری و بیچارگی

نعمة الجاهل کروضة فی مزبلة

نعمت و اسباب جاهل نزد ارباب صلاح | هست چون بستان سرای در میان مستراح

الجزع اتعب من الصبر

در بلا چو صبر کردن نیست تدبیری دگر | گر شکیبایی بود زاری کسی دشوارتر

المسئول حر حتی یعد

مرد صاحب خیر اگر با مستمندی وعده کرد | چون بجای آورد آن وعده بود آزاد مرد

اکبر الاعداء اخفاهم مکیدة

هر که پنهان دشمنست و در برابر دوستدار | بدترین دشمن آنست ای حریف نامدار

من طلب ما لا یعنیه فاته ما یعنیه

هر که

هر که جوید آنچه در کارش نباشد بی گمان | گم کند چیزی که در کارست او را جاودان

السامع للغیبة احد المغتابین

غایبی را گر کسی نسبت کند عیبی رکیک | منع کن ورنه در آن غیبت شدی با وی شریک

الذل مع الطمع

هیچ شادی نیست بی غم هیچ راحت بی فزع | نوش بی نیش نیست و گل بی خار و خواری با طمع

الراحة مع الیاس

راحت ار جویی مبند امید بر مال کسان | هر چه خواهی امید از بخشنده روزی رسان

من کثر احسانه لم یخل من حقد علیه او استحقاق به

بر زبان آنکس که عادت کرد شد همواره خوار | رو بزرگان کینه دارد نزد خردان بیوقار

عبد الشهوة اذل من عبد الرق

[illegible]

الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له

دولت و محنت خدا بخشد مخور خشم ای حسود ... دولتی را چون گناهی نیست خشم از وی چه سود

کفی بالظفر شفیعاً للمذنب

بر گنه کار ار ظفر یابی ز روی اشتباه ... این ظفر باید که گردانی شفیع آن گناه

رب ساع فیما یضره

پیخرد بسیار کوشد در زیان کاری خود ... در همه کاری چو دانایان مدد خواه از خرد

لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی

بر هوا و آرزو تکیه مکن ای بوالهوس ... کانچه از آرزو سرمایهٔ عسرت و بس

الیاس حر و الرجاء عبد

نا امیدی از خلایق موجب آزادگیست ... بر در امید بس مردم اسیر بندگیست

ظن العاقل کهانة

شدکان

شدکان عاقلان چون حکم احر کو صواب ... در همه کار از اشارتهای عاقل رخ متاب

من نظر اعتبر

چشم عبرت بر گشا حال جهان نیکو ببین ... بد مکن تا بد نه بینی ای پسر از وی گزین

العداوة شغل شاغل

دشمنی بگذار ای دل ورنه خود را دشمنی ... هر چه کار آید ترا زان باز دارد دشمنی

القلب اذا اکره عمی

دل چو از فهم معانی شد ملول او را بهل ... زانکه تکلیف زیاده آورد کوری دل

الادب صورة العقل

قول و فعل خوب باشد صورت عقل ای ادیب ... این نشان در هر که یابی از ادب دارد نصیب

لا حیاء لحریص

هر که او را حرص غالب گشت شرمش کم شود ... آب در رویش نماند پشتش از غم خم شود

من لانت اسافله صلبت اعالیه

هر کرا اعضای زیرین سست و نرمست و روان | باشد ای دل خیره چشم و سخت روی و بد زبان

من اُتی فی عجانه قل حیاؤه و بذؤ لسانه

هر کرا نبود حیا در چشم و نیکی در زبان | بیگمان بسیار خسپد پست زیر مردمان

الحرمان مع الحرص

تا توان پیرامن حرص ای خردمند مگرد | کادمی را حرص از بهر دولتی محروم کرد

السعید من وعظ بغیره

هر که ننگ از پند دارد نیست در وی هیچ خیر | پند گیر ای نیکبخت هوشمند از پند غیر

الحکمة ضالة المومن

حکمت و ایمان محمد شد بهم روز الست | زان همی گویند حکمت مومنان حق پرست

الشر جامع لمساوی العیوب

بربدی

بر بدی عادت مکن بد مرد را رسوا کند | پیش مردم عیبهای زشت را پیدا کند

کثرة الوفاق نفاق و کثرة الخلاف شقاق

از وفاق بیشمار ای دل پدید آید نفاق | وز خلاف بد عداوت خیزد و رنج و فراق

رب امل خائب

بر در امید شد نومید بس امیدوار | دل بهر چیزی مبند ای خرده دان هوشیار

رب رجاء یؤدی الی الحرمان

آرزومند وصال آسیب هجران میکند | بیشتر امید مردم را بحرمان میکند

رب طمع کاذب

بهر سودای دل چه میسوزی و خود خود چو عود | بیشتر مردم زیان بینند از سودای سود

البغی سائق الی الحین

از ستم کاری دلا تاکی نداری هیچ باک | میکند مرد ستمگر را ستم سوی هلاک

فی كل جرعة شرقة و مع كل اكلة غصة

محنت آبادیست دنیا کند او باشد محال　　یک لب نان بی بلا و شربت آبی بی ملال

من كثر فكره في العواقب الامور لم يشجع

هر که فکر عاقبت دارد بسی نبود دلیر　　در نعیم و نعمت دنیا نگردد هیچ سیر

اذا حلت التقادير ضلت التدابير

نیست ممکن بنده را پرهیز کردن از قضا　　کم شود تدبیر مردم پیش تقدیر خدا

اذا حل القدر بطل الحذر

آخیلد حق عنان اختیار از ما ربود　　چون فرود آید قضا از حق حذر کردن چه سود

الاحسان يقطع اللسان

با خلایق دائما نیکی کند اهل خرد　　زانکه نیکویی زبان مرد بدگو می برد

الشرف بالعقل والادب لا بالاصل والنسب

ای که

ای که جاه و سروری میجویی از اصل و نسب　　نیست ممکن سروری بی مایهٔ فضل و ادب

اكرم الادب حسن الخلق

در عذاب خویش کوشد مرد بدگو روز و شب　　خوی نیکو پیش دانا بهتر است از هر ادب

اغنى الغنى العقل

گر خرد داری و مالت نیست شد عیشت بهی　　مفلس دانا کجا در قدر نادان غنی

الطامع في وثاق الذل

مرد طامع دارد اندر خانهٔ خواری مقام　　از طمع خیزد مذلت در قناعت احترام

احذروا نفار النعمة فما كل شارد بمردود

ای توانگر بر حذر باش از زوال جاه و مال　　زانکه نعمت چون رمید آوردنش باشد محال

اكثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع

چون علم بر قبهٔ خضرا برافرازد طمع	عقلهای زیرکان از پا دراندازد طمع

من بذل صفحته للحق ملک و من اعرض عن الحق هلک

هرکه رو در حق کند مالک شود بر مهر و ماه	ور ز حق رو را بگرداند شود درویش سیاه

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة

گر هوس داری تو بازرگانی با کردگار	مفلسا نزا دست گیر اندر فلاکت زینهار

من لانت عوده کثفت اغصانه

درکمینه نکرد ادب محکم او ملمه

هرکه نرمست ای دل اندر دست او چوب ادب	زیر دستانش برآیند ابله و خواری طلب

قلب الاحمق فی فمه

در نادان هرچه در دل دارد آرد بر زبان	ور زبان خویشتن پیوسته باشد در زبان

لسان العاقل فی قلبه

سر خود در دل نگهدار دمادم اهل خرد	تا ز دل رخصت نیابد بر زبانش نگذرد

من جری فی عنان امله عثر باجله

چند در بند امیدی بگذر از فکر جهان	گر کمینگاه هست اجل بر سر نتازد ناگهان

اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر

چون بیابی نعمتی اندک مشو صید غرور	شکر میکن تا نیابد نعمت باقی نفور

اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو شکرا للقدرة علیه

چون ظفر یابی بدشمن از گناهش درگذر	شکر این نعمت که داد ایزد ترا بروی ظفر

ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه او صفحات وجهه

[illegible]

[illegible]

گر نهان دارد کسی پستی توان در یافتن | در کنار روی آنکس یا در اثنای سخن

البخیل مستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب فی العقبی حساب الاغنیاء

می شتابد سوی درویشی بخیل بدگمان | این جهان چون مفلسان روز حساب از منعمان

قلب الاحمق وراء لسانه

گر دل نادان بود تابع قول و زبان | از زبان خود پشیمانی مدام اندر زبان

لسان العاقل وراء قلبه

بی تأمل دم مزن اول بدل اندیشه کن | تا نیندیشد بدل دانا نیاید در سخن

افقر الفقر الحمق

بدترین درویشی حمقست ای جان جهان | بشنو از تاول کلام شاه مردان از بیان

اکرم النسب حسن الادب

از نسب هرگز

از نسب هرگز نیابد کس بزرگی بی ادب | گر ادب داری چه حاجت با بزرگی نام نسب

اللهم اغفر رمزات الالحاظ وسقطات الالفاظ وشهوات الجنان وهفوات اللسان

یا الهی بی رضایت گر زبان و چشم و دل
زشت گوید یا ببیند یا رود جائی مهل

تم

بهنو کناه و خطا

٢٣

232

١٧
جار
ص

لمعات العراقي

هذا الكتاب اللمعات العراقي

بسم الله الرحمن الرحيم

هو ملهم الصواب • واليه المرجع والمآب • رب اشرح
لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا
قولي • واعني في فعلي شكر اول الله كه • … جمالي
ايله كندو وجودن حبيب محمد مصطفى عليه الصلوة
والسلام • حقيقتنه مقترن ايدوب مظهر تام •
هدايت رافت وانس وصلت قيلوب منور ايلدي
واول تجليدن • نجه نو… يلدردي بو موجودات وجوده
كلدي اول حقيقت محمديه ده كندو اسماسنك
وصفاتنك غايت كمالين بالانفصل مشاهده قلدي •

كندو حسننه نذه كوردي مثال صاحب جمال
راضي اولوب شاد و مسرور اولدي و اول حقيقت
محمديه يي قدرت اليله اوذونه كندويه محبوب
خاص خالص مختار ادنب وجوده پيشوا ايلدي
هنوز آدم هيچ نسنه يله اكلمامشدي قلم وجود
بولب يونمامشدي اول محمدكه وجود كنجنك
مخزني دجود خزينه سنك كليدي دليدر بولجينك
بولمسنك قبله سيدر حمد علمنك مقام محمودك
اسيدر • اول محمدكه مرتبه دليله كندو حالندن
ومقامندن خبر ويرر شعر واني وان كنت ابن
آدم صورة • فلي فيه معنى شاهد بابوتي ••

کرچه آدم او علیه صورتده وار بنده نشان
کیم انونکیله حقیقتا اولا قول بن ایتم کنت نبیا
وآدم بین الماء والطین ۰ بو کتاب ترجمه در
بو بیت عربی جامع جمیع حقایق اولدیغیچون تیسیرا
للحفظ بله یازلدی بوندن غیری جمیع ابیات عربی
وفارسینک ترجمه سی یازلور ۰ اما شول که
آیت یا حدیث نبوی یا قول مشایخ یا امثال فصحا
تبرکا وتیمنا بله یازلور تا که دلده اوله اکثر
نظمده رکاکت وخلل ونثرده خطا وزلل دشمز
اولورسه امیدر بصیرت اهلندن اولدرکه طبع
مستقیم وقلب سلیملری بر له اصلاح ایده لر

تا که انلرک نظم کمالیله بو نسخه ده کمال بوله
اجر جزیل حاصل اوله ولا فخر دیر صورتده بکا آدم اکرچه
اولدی پدر ۰ مرتبه یوزیله بندندر اول جهانکوزداتر
چون کوردم عکس جمالم بقبا اینه ده ۰۰
۰۰ بو جهان جمله اولور بکا حقیقت مبصر
بو ظهوردر کوزلک کونشنه قلما عجب ۰۰
۰۰ کایناتک قاموذ آنی اولیبدر مظهر
نه در ارواح قدس کسنا دجیدر معظم ۰۰
۰۰ قالب آدمده نه در صفتی بحیی در بیکر
فیض فضلومه کوده قطره در بحر محیط ۰۰
۰۰ لمعه در نور بسیط اولسه بو نوردر نظر

عرشدن تا فرشه دکن ذره کبی دوندکه واد ∴

∴ نسبت اولدقده بکا شمس ضمیرا نور

روشن اولور بو جهان ذاتومك ایدن تبلیغله ∴

∴ هر کیجه کندو جمالدن اولن پرده کیدر

صوکی نوکله خضر بولدی حیات سرمدی ∴

∴ نه صودر قطره سدد کوترمك یا کمتر

اول نفس کیم اولوکی دیردی قلدی نفخ مسیح ∴

∴ او قدری بن کزن اولاد نفس روح پرور

جمله نسنه یه بنم ذاتم اولیدر مظهر ∴

∴ اسم اعظم دخی بنون قلبجی حقته نظر

صلوات الله علیه وعلی آله من النبیین والشهداء

والصالحین سبب رحمه اولدکه بو علم شریفه جمیع طبایع
مایلدر بو ضعیف فقیر حقیرك اول قابلیتی اولمادکه
بندن حظی اولا بو طلبا چنده متحیر قلمشکن ناکاه
بو قولین صحیحین من احب قوما فهو منهم وهم قوم
لا یشقی جلیسهم خاطره خطور ایتدی هر قنغی که
حلقهٔ ذکر اولسه یا مجلس وعظ اولسه کوکل
اکا قصد و توجه ایدردی ناکاه شیخ المشایخ
قطب زمانه شیخ حمید الدین رحمة الله علیه
حضرتنه ایرشدی مجلس وعظنه و حلقهٔ
ذکرنده حاضر اولدی کیمیالرندن بو قلب قلبه
اثر ایرشدی قصد توجه ملازمت مصاحبت زیاده

تر اولدی تا که سلطان المشایخ قطب الاقطاب
یسر الیسار مرشد الیمین والیسار مراد المرید
مطلوب القریب والبعید شیخ حاجی بیرام قدس
سره صحبتنه ایرشدی گاه گاه صحبت خاصلرینه
ایرشوردی مجلس وعظندن ودرسندن خالی
اولمزدی کتب مشایخ حضورنده درس اولوردی
بوضعیف سامع اولوردی بعض عاشقلر لمعاته
مشغول اولمشلردی مبارک لفظلرندن رموز
اسرار دیکلردی بر نیجه عاشقلر که فارسی وعربیدن
حصّه‌لری یوق تأسف ایدرلردی برگون بی ادب
بلادوب ترکیه کلمک الوردیلردی عاشقلر بونی ایشتدکی

قتی طالب اولورلر بوضعیفه الحاح ایدرلر تا حتی حضرت
شیخک بو کستاخلق سمعنه ایرشدی عاشقلر
الحاحیله شیخ حضرتندن بوضعیفه اشارت اولدی
بوضعیفک اولقدر قدرتی یوقیدی که بو کاره اقدام اولنه
دیدم شیخ حضرتلرینک مبارک لفظلرندن قدرت
قدرت ویره دیو خطاب اولدی اول سببدن بو
قدره اقدام اولندی امیددر که شیخ حضرتلرینک
مبارک همت برکاتنده بعنایت الله وبمعجزات انبیا
وکرامات اولیا خیرله تمام اوله **فصل** بر قاچ
کلمات که عشق مراتب بیاننده دردر ایستکو کللر
جهتندن وقتدر لنه کلدی تا که معشوق کسترجه

کزکوکلی عاشقلری اننه کلوب اول آینه ده معشوق
جمالن کوره لر حال بودر که مرتبهٔ عشقه اندن بوجا
درکه فهم بیان قوتیله انوك جلالتنوك سراپردسی
دایره سی بودسنه اغرنه یا کشف وعیان کوله
جمال حقیقتنه نظر قلمغه کوجیته **شعر**

یجادر عشق آدم همتندن ⁘
فراقوك وصلیله وصلتندن ⁘
خیالدن ایرجك سنسنه تجاوز ⁘
نجا اولر بلنمك رتبتندن ⁘

بلکه عزت وعظمت وکبریاتغیله کندی کورلمسند
وکمال کبریا استغنا سیله کندولکدن یا لکوزدر

ذاتنك حجابلری صفتلریدر ذات صفات ایچنده
پنهاندر خود صفات نورانیتنه وجودیه ثبوتیه
خود صفات ظلمانیته عدمیه سلبیه نتکیم
حدیث نبویده کلمشدر **ان لله سبعین الف حجاب
من نور وظلمة** معنیسی اولدر که الله تعالینوك
نوردن وظلمتدن یتمش بیك حجاب واردر کندو
جمالنه عاشقکنه کندو جلالندر جمال جلال
ایچنده مستوردر دایم کندو کندویه عشقبازلق
ایدر کندودن غیریه مقیدا ولماز هر لحظه
معشوقلغی جهتیله بر پرده سن کتورر تجلی قلور
وهرزمان عاشقلغی جهتیله کندویه پرده لر

قلوكندويى كوكلر شعر عشقچون پرده سنى بكليه سان
قانى عاشق كه ايسترم اوآذ ::
:: كسترر هر نفسدم بر آذ كو
هر زمان زخمه سن قلر آغاذ ::
:: عالم اول زخمه نوك صدالر در
كم ايشتدى بو دستمه بنغو داذ ::
:: سيمنى دذ دليله هر زره
ايشدامدي بن اولمدن غماذ ::
هر زمان هر دليله كندو دادن كندو قلاغنه
ايدر هر دم هر قلاغله كندو سوزين كندو سوزين
كندودلندن ايشدر هر لحظه هر كوزله كندو

حسنني كندو نظرنه عرضه قلور هر ساعت هر
يوزله كندو وجودين كندو شهودنه جلوه ويرر
وصفين انوك بندن ايشت شعر
:: سيلكل بكا صامتدم اول شيله كه اول
هم كوز قاشن دوزله اول ايشدم اول حاذقلين ::
عاشق اول معشوق اول شاهد اول مشهود ناظر
اول منظور اول سامع اول مسموع اول عزيزيت
مظهرندن حاصل اولى :: شعر
:: بلدكم نه قلاغنه نقلى
بندن الدن بو هوش وا عقلى :: شعر
:: بن اول عشقم كه كوتبيني مكانم هيچ بيلمادي

نه سیمرغم که سیللر نشانم هیچ بلنمادی ؛

؛ سراسری رمز و غمزیله ایکی عالم بنوم صیدم

کوزنمی بن کوجاوق کمانم هیچ بلنمادی ؛

؛ قمو ذرات یوزندن کونش بیکی کورنیرم

ظهوردم غایتندن پس عیانم هیچ بلنمادی ؛

؛ دیدم هر دلدن هر سوزی قله عمله ایشیدرم

ولی بو طرفه کیم کوش زبانم هیچ بلنمادی ؛

؛ قمو عالمده هرجه وار تمامت کوزنن بوزن

جهانده پس نجا بکدش انکجون هیچ بلنمادی ؛

مقدمه بلنکل که بو لمعاتک هر لمعه سی
آشناسنده لفظ حب ویا لفظ عشق کلسه

اشارت حقیقت منزهه یه در جمیع تعیناتدن
که آنکا کاه وجود مطلق کاه حقیقة الحقایق
دیرلر و عاشق کلسه عبارتدر ممکندن و معشوق
کلسه عبارتدر واجبدن اصطلاحده مناقشه
اولنمز ؛ وهر لمعه ده اشارتلر که حقیقت منزهه
سیر ایدر عالم روحانیتک اطوارنده جسمانیتک وعالم
ادوارنده ودخی اشارتدر که حقیقت منزهه سفر
ایدر مرتبه امانتده ومرتبه قرارده زیرا مرتبهٔ
انسان علمدن عینه کلمکدر قلم لوح عرش کرسی
افلاک عناصر اربعه موالید ثلاثه دکین تا اتا
صلبنه کلنجه قرار ایدر سفرنده ده بو کا سفر اول

دیرلر اما نشئه اناء رحمنه کلنجک قوا دادر اول
قدار ذره یوما فیوما ترقیده در تا عالم وحدته
وارنجه بوکا سفر ثانی دیرلر کنه تدریجا دوب
عالم انسانه کلنجه بوکا سفر ثالث دیرلر ودخی اشارت
اولنورکه عشق ظاهر اولور معانی صورتنده که
عالم اسما وصفاتدن عبارتدر • وحقایق صورتنده
عالم شهادت وعالم مثالدن عبارتدر • عالم
بشدر اول عالم غیبکه اکا عالم معانی دیرلر •
ایکنجی عالم جسمانیدرکه اکا عالم شهادت دیرلر • (مؤخر / مقدم)
اوچنجی بو ایکی عالمک اراسندر اکا عالم انسان کامل دیرلر
دردنجی عالم غیبله مقام انسان کامل اراسندر

اکا عالم ارواح دیرلر بشنجی مقام انسان کاملله
عالم شهادت اراسندر اکا عالم مثال دیرلر •
ودخی اشارتدر اولورکه عشق شکارا اولور عاشق
ومعشوق طوننده کاه کندی عاشق کسترر کاه
معشوق ودخی اشارتدر اولورکه عاشق کندولکندن
چقه عین معشوق اولور قطره کبی که دکزده محو اولور
محققلر بوکا قرب فرایض دیرلر ودخی اشارت
اولورکه معشوق عاشقله بر اولور انوک حکمنده اولور
محققلر بوکا قرب نوافل دیرلر فایده اهل کمال اهل
الله دن ایکی طایفه در بر طایفه وارد که انلرک
جذبه لری سلوک لرندن اول اولور بو مقامه او

قولکه حقدن اکا تجلی حاصل اولدی حقک

آلتی اولور سمع الله لمن حمده کبی معنیسی اولدرکه

الله تعالی ایشدر سویلینلردن که حمد ایدرلر

وان الله ینطق علی لسان عمر کبی معنیسی بودرکه الله

تعالی عمرک دلیله سویلر سبحانی ما اعظم شانی

کبی مع [illegible] درکه بن بنی اد لرین شانم نه یجا اولدی

دیمکدر بیلکده دین حقدر آلت قولدر بوکا

قرب فرایض دیرلر بو طایفه وارکه سلوک کلوری

جذبه لرندن اوکا ولور بو مقامده اول قولکه اکا

حقدن تجلی حاصل اولدی حق اول قولک آلتی اولور

کنت سمعه وبصره ویده وبی یبطش کبی بن اونک

قلدغی کوزالی اولدم. بنمله کورور بنمله ایشیدر بنمله

طوتر بکا قرب نوافل دیرلر اول که طایفه مرتبه سی

اعلادر دیو اولکی مقامده قول حقله الور مقید

لقدن اطلاقه وارر صکره غی مقامده حق قولله

اولور اطلاقدن مقیدلغه وارر دیو جمیع نسنه

هر قنده وار ایسه انوک حکمن الور مطلق انسانه

وارور بو انسان حکمن الدوغی کبی بو عالملرده

عاشق معشوق ایکیلکندن ممتاز اولور عالم

احدیته رجوع ایلر اول وقت طاغقلر مجتمع

اولور آچقلر یاپلور سکللر دلور نور نور اچنده

اوتلور آشکارالر آشکارا القدن کزلنور

یعنی واحدیت مقامکه نوردر احدیت مقامکه
اندنا نوردر انی مستور اولور مثلا کیجه نور
ویوردیجراغ کندوز بلورسوز اولور اول نور بر اولور
اول وقت عالم غیب ساکنلرندن بر ندا اشتلور
که بلوک آگاه اولک که الله دن اوزکه نسنه بکون
دنیا سراینده هب باطل وهالکدر بو خطاب
بادین قیامتده محجوبلر حقنده اولحقدر والا
بو خطاب اهل کمال ومشاهده حقنده عین عنایتدر
عزت وحمایت وقهرفی دایت غیره مجال
ویرمزکه کندو وجودندنا وزکه وجودا اولا
بر نسنه بر نسنه نوک عینی اولماغونک غایتی اولدکه

انده رسم واثر قلمیه قطره گبی کم دکزه دشدی
هیچ انک عین ورسم واثری بولنمز چون ماهیات
ممکنه وجود عام اضافی برله که بر نوع وجود
مطلقدر وجود بلمشدر نجکه وجود مجازی
اضافی حبس قیدندن خلاص بوله تجلی ذات
حاصل اوله بس ما سوی الله فانی اوله واحد قهار
قله غایت مطلوب ونهایت مقصود بودر ::
اللهم ارزقنا ذلك المقام بو مقام که دلله
سیلنودا ولمقامدرکه سلطان المشایخ المرشد
الرشید مراد المرید مطلوب القریب والبعید الهادی
المهدی شیخمز حضرت کاه کاه کندو کرمندن

بو عاشقلری بعض حصول تجلیدن خبر ویردی
آه دریغ صد هزار دریغ اول سلطان الدیکن
قدرن بیلمدوک دنیا مزخرفاتنه آلدنوب آنوک
خدمتن یرینه کتوردوب آنوک صحبت شرفله مشرف
اولوب بو یولی وادمدوق ایچه لری شیخ
دیو واردوق متشیخ بولدق شیخمز حضرتلرینک
آدنی مریدلرندن بلدغمزی آنلردن بلمدوک
امیناولدرکه الله تعالی سیرلرن اودمزدن
خالی قلمیا ۰ فائده بو فایده اول فایده در
که بعض شکک خاطردن تکدر هرنسنه وجود
مطلقله موجوددر بو موجودات هب آنوک

برتوردر اکر وجود مطلقدن آنکه وجود اولوب
بو موجودات وجودن آندن آلورسه شرکت لازم
کلور دکندو وجودلری کندو وجودلرکن اولورسه
ممکن اولوب فنا طاری اولمیوکک ایله اولسه کثرت
شرکت اولور معلوم اولدی قبض بسط ایجاد اعدام آندندر

لمعۀ اول

عاشق و معشوقک نجه که لفظ بوندن منشأ عشق
در وجود بوندن دخی منشأ عشقدر معنای لغوی
واصطلاحی بری برینه مناسبدر وجود مطلق اولمسه
واجب ممکن نجه وجوده کلوردی ودخی عشق اولمسه
عاشقلق معشوقلق نجه اولوردی عشق مقام عزتنده

که مرتبهٔ عیان مطلقدر کندو بلو معین اولمقدن
منزه‌در و کندو کندونک حجابیدر که مرتبهٔ غیب
هویتدر آشکاره اولمقدن مقدسدر زیرا آشکار
اولمق کوزلو اولمق غیر اولب ایکیلک وجود اولور چون
غیر یوق کیمه کوزلو آشکاره اولسون بلکه اظهار
کمالیچون اول یوزدن که وجود ذاتنک وصفاتنک
عینیدر کندو کندویه عاشقلق معشوقلق آیینه‌سنده
کندویی عرض ایلدی کندو حسنن کندو نظرینه جلوه
ویردی ناظرلق یوزندن عاشقلقدر که مرتبهٔ امکاندر
ومنظورلق یوزندن معشوقلقدر که مرتبهٔ وجوبدر
ظاهر اولدی طالبلق و مطلوبلق صفت بلوردی ظاهرن

د باطنه کستردی عاشقلق آوازه‌سی ظاهر اولدی
عینی که وردی متفق عینی بعینه دیدنوک
چون ظاهر اولدی جسمله بلدیلر اغیار اولدوغن
ای ظاهری عاشق اولنلر کم باطنوک معشوقیدر
مطلوب کمسه کورمدی هیچ طالب کار اولدوغن
عشق معشوقلق جهتندن عاشقلق آیینه‌سی اولدی
تا که کندو جمالینه نظر ایدوب مطالعه قیله
عاشقلغی جهتندن معشوقلق آیینه‌سی اولدی تا که
اول آیینه ده کندو ذاتین وصفاتن کوره نته کیم
منقولدر المؤمن مرآة المؤمن اکر مؤمن اول
واجبا اولورسه مؤمن ثانی ممکنا اولورسه واجب

ممكنه آینه اولور واكر بالعكس اولورسه ممكن
واجبه آینه اولور لفظنك ایكی وجهی دخی احتمالی
واردر نجه كه اعتبار اولورسه اولور هر تجلیكه شهود
بر اولسه مشهود بر اولور ادتی اولمز بر یوز بر آینه یه
بقسه بر كوزی نوردیكی كوردیمز اما بر نسنه چون یوزنی
ایكی آینه ده كوستره البته هر آینه ده بر یوز كوردنور
وجود مطلق بر در موجودات اكا مظاهردر كاه
ملكده كوردنور كاه فلكده كاه حیوانده
كوردنور كاه جماده كاه آدمده كاه بونده مظاهر
متعدد اولمقدن تعدد وجود مطلقه لازم كلمز
دكول سوكو واقعده الا احد تجلیكم صیاسن بو لبر عدد

لمعهٔ ثانی

سلطان عشق دلدكه وجود صحراسنده چترن قوره
اسما وصفات خزینه لر قپوسن اچه فیض تجلی
نجلرن عالمه سچا كذبی آشكاره قله بر ده ویرده
دادسن جمالن كوده لر مقاصد ومطالب بله
واسطه قاتنده حاصل اولا :. شعر

چتر قلدردی چونكه چكدی علم :.
یا وده بربرین وجود وعدم :.
بی قرارلیق عشق شود سنونك :.
بر غود شی وشور ده عالم :.

والا عالم اولمق علته اولممطلق اداسنده آرام

قلمشدی علم الله ده ثابت خارجده وجود یوغیدی
محققلر بوکا اعیان ثابته دیدیلر وشهود علم الله
خلوتخانه سنده حق اولیا سوده اولمشدی
بو مرتبه که مقام احدیتدر وجود مطلقدن
اوزکه روحانیتدن طبیعیاتدن نسنه یوغیدی
کان الله ولا شیء معه معنیسی بودر که شعر

یوغیکن هیچ بو وادیلرده ن آثاد ::
وجودک لوحنه قنمادن اغیاد ::
بلیدم عشقله معشوقله بن ::
شو خلوتحجره کم یوغیدی دیاد ::

ناگاه بی قرار عشق کندو کمالن آشکاره قلمغیچون
خالقلق کاردستانن یوزندن اسما وصفات حجابلرن کوتورد

شعر :: جمالی پرتوی چون اولدی پیدا
کورب عالم قمو اولدی هویدا ::
:: نظرچون اولدی داخی اول جمالک
بقن حسننه لابدا اولدی شیدا ::
:: لبندن عاریت الوب شکرلر
بلوبن لذتینی اولدی کویا ::

اول جمالک فرو علوی عاشقلر کوزنه نور ویردی
اول نورله اول جمالی کوردی اگر اول اولمیدی
اول جمالی کورمزدی بونلرک عطالرین کترمکه
کمسنوک طاقتی ادمزدی الا کندو بونلری کتوردی

خلاصهٔ کلام بو تجلّی الهی اکر موجوداته
ادیمیدی فیض آثار شمزدی عاشق جون مشاهده
لذّتن بولدی وجود دادن آلدی وجود کلک زمره‌سی
که خطاب کونترا اشتدیلر وجود طالبلری قاصلی
یلسبب عشق میخانه‌سی قاپوسنه کلدیلر شعر

∴ ساقی اول میدن بر وکم مذهب دینم در اول
طولو طولو صون قدح کیم جان شیرینم در اول ∴
∴ کرچه اولر هم شراب ایچمک کشینوک عادتی
جام معشوقیله ایچمک بنم آیینم در اول ∴

عشق شراب دادی بر لحظه‌ده وادلق شرابن بوقلق
سغراغنه اولقدر دکدی که عقل بیهوش اولدی شعر

می صفا سیله لطافت جام ∴
∴ چونکه قادشدی جام دنله مدام
جامدی صانسن که یوغدی می ∴
∴ یا مدام میدی یوغیدی آنده جام
یا هوا طتدی کونشله رنکین ∴
∴ آره‌ده نختی کوتردی ظلام
یا دیشق قلدی کیجه کندوزله ∴
∴ حال عالم اذکله طتدی نظام

آشکاره‌لق صباحی نفس اوردی عنایت یللی اسودی
جومردلق دکزی جوشه فیض الهی بولتلری قابلیت
یرلری ونردنه اولقدر صولر یغمورلر دکدی که

کلدی

عالم منور اولدی واشرقت الارض بنور ربها
معنیسی بودر که عاشق آب حیوانه قندی نیتلق
ایچندن طوردی کلدی و اولق خلعتن کیدی مشاهده
تاجن باشنه اوردی اشتیاق قشاغن بلنه بغلدی
طلب یولنه ایاق بصدی وجود علمیدن وجود
عینیه کلدی مطلوب قلعه غله اشدوب بلمکدن
قجاغنه کتردی بلو عیان کوردی اول که کوزن
اچدی نظری معشوق جمالنه دشدی ما
رأیت شیئا الا ورأیت الله فیه معنیسی بودر که
کندو کندو لکنه نظر ایلدی کندو کندو ولکنه
انی بولدی کندو کوزیله کندو منن ازکه نسنه کورمدی

دیدی عجبا شیدر بن همه معشوق اولدم عاشق
کیمدر دیدی بو اداده عاشق عین معشوق اولدی
غیرت قلمدی ذیرا عاشقوك وارلغی کندودن
دکلدر تا که عاشق اولمغه کوجی یته بلکی هنوز
وجوده کلمامش کبی عدمده کندوقی ایرنده در
ومعشوقده ازلی اولمامش کبی قدمده کندو قرارنده در
تمام شمدی اول شول ذره در که اول ذده ادی شعر
معشوق و عشق و عاشق بو اوج بردر اندم ::
:: چون صیغمز اندم وصلت هجرانه یر یوق اندم

لمعهٔ ثالث

عشق نیجه که کندو ذاتک جمال کمالکن کندو

ذاتنه مشاهده ایدرلر که معشوقلغی اسما الهینك
وصفاتلرینك جمال کمالنی بر مظهرده که قابل
جمیع کمالات اسما وصفاتدر مطالعه قیله عالمه
وآدمه وجود ویردی زیرا عالمده آدم وجودی
اولمایجق عالم جانسز وجلاسز بر شبح قالور مظهر
جمیع کمالات اسما وصفات اولمغه جان وجلاسی
وجود آدمدر که مظهر جمیع کمالات اسما وصفاتدر
نته که منقولدر الله سبحانه وتعالی دلدیکه کندو
صنعنی کوره عالمی یراتدی ودلدی که کندو صورتنی
کوره آدمی یراتدی ان الله خلق آدم علی صورته
وتوراتده شویله منقولدر که نرید ان نخلق انسانا

علی مثلنا وشکلنا وصورتنا معنیسی بودرکه
دلردکه کندو مثالمزه وشکلمزه وصورتمزه کوره
انسان یرادهوز پس معشوق عاشقك آیینه سنه نظر
ایتدی کندو صورتنی کندو نظرینه کلدی واجب کندو
صورتن ممکن حقیقتنده مشاهده ایتدی شعر
سن مسن یا بن کنادی اشبو آزوك ودلغی :.
:. سندن وبندن که حاشا ایکلك قادلمغی
پس کندو صورتنك عاشقی اولدی جهانجنم سوکو
دبه دبه سی آتلدی چون حقیقت نظریله بقاسن بونی
دیاسن شعر کندو نفسندم کورینی فتنه نقاشدر
کمسه یقدرآدده ساکه سزهر خوش باشندر :.

نیجه كه ای كنش آینه سیدر كنش جرمندن آیدن هیچ
نسنه یوق همان نور عكس جمالی وار همان
انجلاین در ممكن واجبك آینه سیدر واجب
ذاتندن نسنه یوق والا تجزی لازم كلور مقصود
اولدر كه واجب نه حال اولور ونه محل اولور نیجه كه
كنش نورندن آیه نسبتلر واقعدر آی جسم
كثیفی نورده محجوب صورتن محبة اضافتلردر

شعر ؛ نقش كر هر ودلغك لوحنده صورت بغلدی
نقش بند كوركه آنی بینه اول نقش ایلدی ؛
؛ بینه كر آسكی دكز موج اورسه موج الریكی
لیك اول كیرو دكزدر صنمه كم نقل ایلدی ؛

دكز یوزنده درلو درلو موج اولدیغی دكزی بیلكدن
چقرمز نسنه نوك درلو درلو آدی اولب یوق
آدله اكلدیغی مسمیدر سن بو بیلكدن چقرمز دكز نفسنه
اورسه قالقسه بخاردر لر مراكبا اولب صیقشسه
بولتدرلر متقاطر اولب قطره لنسه یغموردرلر
جمع اولسه دكزه اولشسه یمان ینه دكزدرلر

شعر ؛ دكزده دكز لكن وردر قدم ؛
حوادث اولن موج انهادر ؛
؛ سكتا آنوك اشكال اولمغجا
كه اشكال قاموسی استاردر ؛
شعر ؛ بل دكز دیبی ازل ساحل ابد بل جاودان

ساحلن هم قعر بل قعرین بلنکل بی کران ::
قعردیو دکزوك درکنارکنه دیدلر ساحلدیو
کنارنه دیدلر یعنی وجودکزنوك بطنی که تعبیر
قعرده آدا ذلله ظهرکه تعبیر ساحلدر آدی ابددر
ازل ابد وجود مطلقه نسبتله درایکلك یوق
اویتن خلقك سنلکی یعنی ادلقدر بولدوغك
کرچه بودر شول عارض موهومك وجودك
ایکی یکن کسترد ازلا ابدا دیله ادلنور ظاهر باطن
صفتیله صفتلنور اکثر سنوك سنلکوك
وجودن اول وجود دریا سنه برغیدك برذخت
آدادن کیدردی ابد دکزی ازل دکزنه قوشردی

ازل دکزی ابد دکزی رنکنه کلوردی بکون یادن بر الوردی
شعر بکون یادن دونا سر اعمی کتون ،
بودردی بر الودا ندر دون و کون ::
بن اول وقت قچنکه کوزکی آچاسن هپ سنی الورسن
آراده سنلك یوق :: شعر
قمو اول ولمواى باك دیلسك سن ::
قتوکه واده تا یوق اوله سن سن ::
بومقام اول مقامدرکه شیخمز حضرت قدس الله
سره العزیز حال وجد ندر دایم بلومش حال صحونده
عاشقلره کاه کاه اظهار ایدوب عاشقلری
بو مقامك طلبنه تحریض ایدردی والله اعلم

لمعۀ رابع

عشق غیرت شیله تقاضا ایتدی که عاشق معشوقدن
غیری دوست طتمیا معشوقدن غیری کمسیه محتاج
اولمیه لاجرم معشوق کندوکندوبی جمیع نسنك
عینی ایلدی تاکه عاشق هر نه که سوب دوست
طوتادسه معشوق دوست طتمش کبی اولا و هر کمه
محتاج اولرسه معشوقه محتاج اولمش کبی اولا شعر

غیرتی غیری قومدی انونك ⁘
لاجرم عینی اولدی اشیا انونك ⁘

بو مقرردر که هر کشی کندو وجودن سودکی
کبی غیر وجودی سومز زیرا کندو وجودی یر توتی

وجودی مطلقدر انسان محجوب اولدوغی وجودی
محجوب اولدوغیله در انکچون دیدی مصنف رحمه
الله که بوندن بلکه سن کمرسن یعنی نجه عزیز
محجوبسن اما تقصیرله کندوکی خور حقیر
ایدهسن لمعه اولدی معشوقدن کندوبی
جمیعنوك عینی ایلدی دیدی بوندن کندو وجودن
سودکی کبی غیر سومز دیمکدن مخالفت اکلنمسون
مراد قرب مناسبتدر یعنی کشی کندودکی اقرب انسبدر
دیمکدر شعر ⁘ ضمنه سنوك وجودك غیری در اول وجودك

چون اصل فرع بیدر اول بو الوانکله ⁘
⁘ بو اللهدر ولیکن بوندن اولر ظهوردی

هیچ شك دكل بو جمله بنون ولیك آنكله ؛؛
یعنی ممكنوك مربوبلغی مخلوقلغی مرزوقلغی
واجبك ربلغی خالقلغی ورازقلغی لازمدر واجبك
ربلغی وخالقلغی ورازقلغی ظهوری ممكنوك مربوبلغی
ومخلوقلغی ومرزوقلغیله در ایجاد واجب طرفندندر
فافهم ذلك چون كنش آینیه طغنه آینه یوزی
كنشله طلوالور آینه یوزی كوزلنور آینه كندوی
لاجرم كنش اولدم نور بنوم جمال وكمال
بنوم دیوب سویرد وستطر زیرا هر نسنه نوك
خمیری كندو دوستلغی اوذدنر یوغرلمشدر حقیقتده
آینه نوك آینلغی كنشده آینه در یعنی آینه وجودی

كنش وجودینك بر نودر بر اظهور آشكاره اولمو
كنشوكدر آینه قابلیتدن غیر نسنه یوق دلیل
اكا كه بر قوكویدده اولسه نه كونور كنش رود
شعر ؛؛ كونش كه اوله ظاهر الور دم آنی غایب
اما قجن كه طغنسه بله سنه طغار دم ؛؛ نثر
معلوم اولدی كه هر نسنه استعداد وقابلیت
سببله الور نكاه جذبۀ الهی بوله كاه سیر سلوك
بوله كندو لكن كیمدر حق تعالی وجودینك ذكر
نسنه قلمی كرنمز بس كندو جمال كمال عكسنی سنك
ذاتكده مشاهده ایلی كندو ولی سوب دوستطر
بندن معلوم اولوركه لا یحب الله غیر الله یعنی الله

الله دن غیری کیمسه سومزدمک نه معنیدر بوندن
مفهوم اولورکه لا یری الله غیر الله یعنی الله
دن غیری کیمسه کورمزدمک بینه اشارتدر و بوندن
دوشنلورکه لا یذکر الله الا الله یعنی الله
الله دن غیری کیمسه اکمزدیو نیجوندر دلو بونلر
هپ مقام قرب فرایضدر و بوندن حجت و برهان
اولدرکه مصطفی علیه السلام بیوردیکه
اللهم متعنی بسمعی و بصری یعنی اللهم بنی قلاغله
کوزله برخوردار قیلدیمکدر یعنی بنی سنک قلاغله
برخوردار قیل دیرا بنم قلاغم و کوزم سن سن بو
مقام قرب نوافلدر وانت خیر الوارثین سن باقی

لورک خیرلوسی سن یعنی ظاهر قلاغ و کوزکه بنوملهدر
فانیدر معنی قلاغی کوزی سن سن باقیدر بونک کبی
اسرار اظهار ایتمک ممنوعدر اما معذور طوتیله که
شعر ∴ حقیقتده دیانزیسیدنا ول ∴
کوان و کستران ایشدنا ول ∴ نثر
مصنف رحمه الله بونم کبی احوالنه ایهام ایتمش
دیرلر مشایخ تجلی غلباتیله خلوت و سلباتیله
مغلوب اولسه لر کشف اسرارده معذوردر و هنک
استاددن معذور اولورلر و هم تعریضدرکه
بونک کبی اسراری اظهار دنیا ذکر ایدرا هر نادان
نا اهل النه دوشسه قدر بلمز اما اهلنه تجلی

دوشمشدردر جنید رحمة الله علیه
دیدیکه اتی بلدم مکله سیلشورین خلق شیله
صانورکه کندولوله سیلشودن حضرت عزت
جل وعلا موسی علیه السلام اِنّی اَنا ربّک
دیدی یعنی بن تکریکم دیدی آغاج دلندن کندو
دیدی موسی قله عندن کندو اشتدی شعر
دیان ایشدن همان اولمش ؛؛
سن و بنلکوز بها نه یمش ؛؛

لمعهٔ خامس

محبوب لابد هر لحظه بر یوزدن کسترور و هر دم
بر صورتله دخی کورینور زیرا که صورت آینه
آینه حکمنده اولور اگر آینه مدوّر ایسه اول
دخی مدوّر اولور اگر طولانی اولورسه طولانی
اولور آینه نقش هر نفس حالدن حاله دونمکلکله بر درلو
دخی کورینور اگر آدم بقه آدم کورینور اگر قوش بقه
قوش کورینور صو کبی که شیشه ایچنده اوله اگر
شیشه مدوّر ایسه مدوّر اوله و اگر قزل قزل و یاشل
یاشل و بی رنک بی رنک و اگر شیشه ایچندکی
قزل اوله شیشه قزل کورینور اگر یاشل اوله یاشل
کورینور گاه حال اعتبار ایله گاه محل اعتبار ایله درلو
درلو کورینور شعر هر آینه یوزی بر درلو ؛؛
جمالی کوستردر آنک هر دم ؛؛

گهی کسوتده کوروندی چو حوّا ::

:: گهی صورتده کوروندی چو آدم

بوندندرکه هرگز بر صورتده ایکی کره ده یوز کوسترمز
و ایکی آینه ده بر صورتله کورنمز ابو طالب مکّی رحمة
الله علیه بیورردیکه لا یتجلّی فی صورة مرّتین
ولا یتجلّی فی صورة لاثنین یعنی حق تعالی جلّ
جلاله بر صورتده ایکی کره بر شخصه تجلّی
ایتمز زیرا تکرار وجودده لازم عبثدر و حق تعالی
جلّ جلاله بر صورتده ایکی شخصه بر تجلّی قلمز
زیرا استعدادلری مخالفدر :: شعر

:: چون جمالی نوك اولمدر یوزی بکزمز آشنا

قودی هر بر ذرّه ده بر درلو دیدارن دخی ::

:: لاجرم هر ذرّه‌م اچره کیو و کوسترمشدر

کندو حسنندن نشانی بر درلو خسارن دخی ::

:: چونکه قومادی معیّن صاغشك اصلین اول

قلدی بر درلو صغنش رهم کرفتارن دخی ::

لاجرم هر عاشق معشوقندن بر درلو نشان ویرور
هر عارف بر درلو عبادتله سیلوك هر محقق بر درلو نشان قلور

عبادتلر طغنقدر حسن در بیر ::

:: ولیکن نه دخی قامو آنکدر بیر

اکرچه حسن بر جمعدر عبادت ::

:: ولیکن اول جماله در اشارت

نظر ایدجك اول كوڭلڭ یوزه ؞
؞ تجلیکم اداق بیزدن انلری بقاد
یوزكی كوزدرلو بیكی یوزلرین ؞
؞ تفاوت نشان اجوه بنده ن قباد

بلورمیسن بودرمزی اكلا معنه كمولك اطلاع وارددر شونلرووك كه سلیم كوكلری وار كوكل جوهردر كه روحیله نفسدن حاصل اولمشدر جمیع نسنیه قابلدر دائم درلو اولمقا جنسندر كندو درلو درلو اولدغندن صورتلر درلو درلو اولدغی مطالعه قلمغه كوچی یرا اول مطالعه‌دن فهم ایدركه مصطفی علیه السلام بیوروردی ؞

من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر كیمكه نفسینی بلدی ربنی بلدی بو نوع چوق اسرار وارد حالكوك كه دینله قال الله نشنه اولسه هرده هرزنده بو واصل اولوردی یعنی هركیمكه كندونك بو حالدن بر حاله دوندوكن بلدی بلدی كه بوده ندرجی وارد سكا بكا بو قدر اشارت یترقان شیخ حضرتی قدس الله سره كه سكا كندو حالندن بلدغندن كوردكندن كشف ایدی ویره وده حی بلدی شیخ جنید رحمة الله علیه بیوردیكه لون الماء لون انائه یعنی صونك رنكی قابی رنكی كبی اولور بجه احوال درلو اولمقلغله كوكل درلو درلو اولور صورت دخی

آینه درلو درلو اولدوغی حكمله بر صوردر
دخی مبدل اولور كاه مدور كاه مطول اولور خبرده
كلمشدر كه مثل القلب كريشة ملقاة في فلاة يقلبها
الرياح ظهرا او بطنا یعنی كوكل بر یوك كبیدر كه
یازیده دوشدی یل آنی كاه قرینه كاه آرقسنه
دوندرر یعنی عارفك كوكلی عالم امكان صحراسنده
دوشمشدر كاه حقدن یكا كاه خلقدن یكا آغدرر
انیر دبور یاحود اصل مكر شوندندر كه مصطفى
علیه السلام بیوردی لا تسبوا الريح فانها من
نفس الرحمن یعنی یله سوكمك كه یل رحمن نفسندندر
دخی خبرده كلمشدر قلب المؤمن بين اصبع الرحمن

يقلبها كيف يشاء یعنی مؤمنك كوكلی رحمن برمغی
اراسنده در نیجه دیلرسه دوندرر اكر دیلرسك
كه بو نفسك نسیم نفحه‌لرندن سنك برنوكه
قوخو كله كل يوم هو في شأن یعنی هر كوننده
او بر شانده در كه دستان مفهومنه نظر ایله تا
عیان كوره سن كه سنك درلو درلو اولدوغك
احوالك انك درلو درلو اولدوغندندر افعالده
معلوم اولدی كه لون الماء لون انائه بوندن
بو دنك طوركه لون المحب لون محبوبه یعنی عارف
دكنی همان معشوق دكنیدر پس ایدر كه شعر

قدح بفقه صافی مروق بجی

مناسب صفاسنه و بوسه قدح ؞
صونیلور قدحه که بقدر سیچه ؞
ویاخود بیچه که یقدر قدح ؞
یعنی وجود عام مطلق غایت لطافتندن و وجود
ماهیات غایت صفاسندن بربریله شویله امتزاج ممکنه
بلدی که بو وجود اول وجودک عینی اولدی نه
اولندن ممتاز اولدی نه بوندن ای درویش مادام
که تصفیهٔ ظاهر و باطن و ریاضت و هدایت ایله
کندوکی لایق قلمیاسن اذاق دوشب محروم
قالورسن نعوذ بالله من ذلك ؞

لمعهٔ سادس

ای بو شک سلوکده و جذبه ده نهایتا ولدر که محب
محبوبی کندو یه آینه کوره و کندو یی محبوبه آینه
کوره نته که المؤمن مرآة المؤمن بیاننده بیان اولندی
شعر ؞ هر دم که باقه یار درخشنده صفاسنه
اولور جهان حقیقت آنوک مصوری ؞
؞ چون کیروتیله کوکل فضا سینه اول نظر
کورد چون آفتابی رخ خوب دلبری ؞
کاه عاشق شاهد اوله معشوق مشهود کاه عاشق
منظور اوله معشوق ناظر کاه معشوق عاشق
رنکنه کله کاه معشوق عاشق نحو نسخ طوته ؞
شعر ؞ درجیه بو عشقه نکا میو

که حقیقتا ولا بو رنك مجاز ؛

کره کوکلن آغه محبوبك ؛

درده طا دغیله ذلفا یاز ؛

کاه معشوق عاشقنه بها و کمال حللرین کیدره

کندونك حسن و جمال زیبالرن اکا کره عاشق

قجنکه کندویه نظر ایدر کندویی معشوق کنده کوره

بلکه کندویی عین معشوق کوره تاکه دیر ؛

سبحانی ما اعظم شانی من مثلی وهل فی الدارین

غیری یعنی بن بنی ادلرین بنم شانم نه یجا اولدی

بنم کبی کیم وار اکی جهانده بندن اوزکه کیمسه

وار دیه کاه معشوق عاشق طوننه کبریا

استغنا مقامندن رحمت و شفقت مقامنه

کلمك ایچون عاشقن اسرکیه ایدر انی وحقی لك

محب یعنی بن بنوم حقیمچون سنی سودم

فبحقی علیك کن لی محبا بنوم سنك اوزرکی

حقیمچون سن دخی بکا محب اول دیر کاه عاشق

طلب الیله معشوقه اکنه الا طال شوق الابرار

الی لقائی یعنی آکاه اولك که ابرارك شوقی

بنوم لقامه اوزون اولدی کاه معشوق عاشق

بقاسندن باش قلدره که وانی اشد شوقا یعنی

بنوم شوقوم سکا سنك بکا شوقکدن ارتق در

دیه بینه منقولدر من تقرب الی شبرا تقربت الیه

بذراع يعني هر كيمكه بكا بر قريش يقين اولسه
بن اكا دوشون يقين اولورين كاه كاه عاشق معشوقك
كوسترنه كله كه رأيت ربي بعين ربي يعني ربمي
كوردم ربم كوزيله فقلت من أنت قال أنت يعني
ايتدم كه سن كيمسن ديدي بن سنين كاه عاشق
معشوقك دمنه كله فأجره حتى يسمع كلام
الله يعني اكر يا محمد مشركلردن كيمسنه سندن
امان دلرسه امان وير تا كه الله سوزين سنك
دلكدن اشدكرينه منقولدر كنت سمعه وبصره
ولسانه ويده يسمع بي ويبصر بي قولومك قلاغي
كوزي دلي الي اولدوم بنوملة اشدر كورر اشلر

طتار عشق اجتماع بودسنه بو العجب لر وار كوز كورك
كه كوده قلاغ كورك كه اشده ما دام كه نفسله
مشغولوزنه كورر ذنه اشدر زاميدر كه الله هدايت ويره

لمعة السابع

عشق جميع نسنه نك ما لا بد در جميع نسنه
ساريدر عشقه نجه انكار ايده سن كه خارجده
هيچ نسنه يوقدر الا انده عشق وار در يعني كه
وجود مطلق موجوداتك جميع مرتبه سنه ساري
زيرا هيچ نسنه وجودسز موجود اولمز اكر حب
اولميدي شول نسنه كه ظاهر اولب وجوده كلدي
شول نسنه كه ظاهر اولدي وجوده كلدي حبدندر

ظاهر مظهر عين اولدى جمله ظاهر اولدى حب
جميع مظهرده سارىدر بلكه جميع حبده
يعنى وجود جميع نسنه‌ده سارىدر بلكه جميع نسنه
عين وجوددر بونى تقدير حب عين محب
اولمشدر بس محالدر كه محبوبك عين مرتفع اولوب
كره بلكه انوك تعلقى بر محبوبدن بر محبوبه درحى
نقل اولور يعنى ذاتوك وجودنك وجودى عين
وجوددر محالدركه اول وجود مرتفع اوله
كره بلكه بر وجوددن بر وجوده نقل اولور
نقل قلسك كوكلكى شوكاكه قلدوك آدرو ::
كم بحث هيچ دكولدر الا حبيب اولك ::

هر كيمى كوردوك دوستطرتسن يابوذطرتسن انى دوست
طوتمش اكا يوخ طوب سومش اولورسن شعر
تا ابد جمله عالموك مبتلى ::
بلسه بلماسه سكا بغلدر نود ::
لا بود كولكه اندن غيرى دوست طتلر بواكه ذات
محبوبك موجب معلوم دكلدر كيمسنه اكا
طاقت كترمز ذات محبتدن صكره هر نسنه‌كه
دوست طتولار حسنيچون نه ريه احسانيچون نه در
خوبلروك جمالى حسنى انوك جمالى عكسيدر
محسنلروك احسانى انوك احسانينوك اثريدر
بنلروك حسنى واحسانى وجودلرى بنلروك

وجودلرینه تابعدر بنلك وجودلری اول
وجودك بن تودهٔ ربس نیکی سومك یونطتسك
آنی سوبا كا یوزطتمش اولورسن **شعر**
عادیته هر ملیحك حسن حسنندن انوك ؞
؞ بلكه حسن هر ملیحك اندندنا اولمشدر ملیح
الا بوقدر وار در كه اسباب بودلری ازدندم
واحباب چهره لراجتن کندولی کزلمشدر **فاین**
محبت بیشن در ذاتیدر اكثر سبب محبت مجرد
ذات اولورسه بو كشی بلایه بر عوض ویردی بو كشی
سودكی كبی **اكنجی** محبت افعالیدر اكر سبب محبت
ذاتندن غیری نسنه اولوبا نثری دایم اولورسه

صانع مصنوع سودكی كبی **اوچنجی** محبت حالیدر
اكر سبب محبت دایم اولمزسه ایكی كشی حال
سماعنه بربرلكه ذوق ایدوب سوشدكی كبی در
دردنجی محبت مرتبه ده در اكر سبب محبت كشی
اداسندم بر معتبر اولجق نسنه اولورسه ایكی كشی
بربرینی ایمان سببله سودكی كبی **بشنجی** محبت
صفاتی در اكثر سبب محبت ایكی كشی اداسندم
معتبر اولجق نسنه اولمزسه كشی النون كمش سودكی
كبی بونم بوطرفدندر محبتا دده نسنه یوقدر
تاكه معتبر اولا مجنون نظری كوجه لیلی جمالنه
در اما لیلی اینم آیندن ادتودكل انکوندردی

كه من عشق وكتم ثم مات مات شهيدا

يعني هر كمكه عاشق اوله عشق حقيقى اوله عشقنى

كيزليا دخى اوله شهيدا اوله مجنون نظرى ليلى

حسننده بر جماله دوشمشدركه اندن غيرى

جمال مجنونك نه چوك كوزنده در اكرچه مجنون آنى

بلمزكه ان الله جميل الله كوكجكدر حقيقتده

برمزكه اندن غيرى جمال اوله ؞ شعر

كندودن آنك كه يوق وجودى ؞

ديكلر كندون جمال بولدى ؞

وهو يحب الجمال اول جمال سور محبوب

لذاته اولدركه مجنونك ذاتله كندو جمالنى ليليده

نظر ايدر انوكله كندويى سور ؞ شعر

سنوك عشقك ايرى سن سنزكه سن سن ؞

؞ كه دايم اول جمالوكه يقرسن

بس مجنونك دوست آينه سنده نظر جمال مطلقه

دوشمشدر اولنجا قلمى انكاره كلمز بلكه حقى ظاهر ؞ شعر

بو نجه بين عاشقى كم ايستدر سن صنمه چوق ؞

؞ كم كنش سير ايتدوكى يرده بولنمز يرى يوق

هيهات هيهات يعنى نه عجبدر سن نه طلكلسن اتشنبله در

شعر ؞ عشقدر عونيس اشمه ابلرسه نسل آدم

عشق يرو عندم اولسه انسان نيلو اندم ؞

هر نسنه كه واردر آنك جمالنوك آينه سيدر

پس هر نسنه جمیل اولور لاجرم جمیع نسنه‌یی سور
حقیقتده بیچون کندویی دوست طوتمش اولور زیرا
هر عاشق که کورسن کندودن غیری دوست
طوتمز **المؤمن مرآة المؤمن** بونی بیان ایدر **شعر**

وار کوزلر کتوزکم طپراق ذره ذره ∴
∴ جام جهان نمادر کثر باقسن حقیقت

اقل کوردوک بلدوک که عاشق کندو ذاتی آینه‌سینی
محبوب صورتین کورر همان محبوبدر که کندو
صورتین کورر آینه‌ده زیرا که محب کوردکن
کوزله کورر محبتک کوزی **کنت سمعه وبصره** یعنی
بن قلاق کوز اولورم مقتضاسیله محبوبک عینی
اولورسن هرچه عاشق کورر بلور ایشدور هب محبوبک
عینی اولور محب محبوبک طالب مطلوب ظهور د
یعنی بندن بر اولدی اما هرکسنوک فهمی بو کارا ارمز **شعر**

هرکیم مقبول سلطان تختا اولور ∴
سوز سیکک لو سلیمان تختا اولور ∴
یوق عجب بودر که بو شخص کیم ∴
چونکه سلطاندر سلطان تختا اولور ∴
بو العجب شهر و نادر بولودر ∴
چون بو آنک عینی درر آن تختا اولور ∴

لمعهٔ الثامن

محبوبه صورت آینه سندر که عیان نه در عالم

اجسامدن یه معنی آینه سنڭ کی عیاندر
عالم اروا حدن یر صورت و معنیلرا سنڭ کی
عیانندر حضرت اعیان ثابته دن یوز کوسترور
اکر معشوق جمالنی عاشق نظرنه صورت
طوننده جلوه ویروب کوسترسه عاشق معشوق
کی کوسندن لذت بولمغه کوج یتر بو مقامده
رأیت ربی فی احسن صورة یعنی اللهمی
کوردم کوزل صورتده سر بوکا خطاب ایدوب
ایدرکه اینما تولوا فثم وجه الله یعنی
هر قنغی یوزه دونسکوز الله یوزی اندهدر یعنی اندن
بو معنی دکی الله نور السموات والارض

یعنی الله تعالی کوکلوک یرلوک نوریدر بس
آنوکله بو ادایه قوذکه

شعر

بو جهانی بو جانلکی الحقلغی هب سنمسن
بلمزم بیتالکوک هر نه که وار در سنمسن
وار در یادم که آنوک کوزجانندر صورتی
نر کوزجانیالکوز جمله جهاندر صورتی
هر معانی کم اولا آدی خوب صورتدر اول
چونکه کوزک اوکنده هیچ ایندر صورتی

واکر معشوق جمالی صورتن عاشقه معنی
یعده لری اجنده عالم اروا حده بلا واسطه تجلی
ایدوب کوسترسه عاشق کندودن نشئله اولاکه

انده نه عاشقلق آدی قله نه انتی قله بالکلیه
محو اوله بیره لذت بلنکی وجود مجازیدن ازیلوب
کندی بو مقامده عاشق نه مشاهده لذتن بلور
نه وجود ذوقن بلور بو مقامده فناء من لم
یکن بقاء من لم یزل یعنی امکان کلمدوک کبی
ازلی قندیسه انده باقی قلمشن کبی الور بونی کستر
∴ ظاهر اولدوك آنکا کم وارد دوك بقا بعد الفنا
اولدی یا ولمقصود آنکچون چونکه عین اولدوك کا
وآکر معشوق جمال جلالا وکنده صورت
ومعنی حجابلرین اورتشه ذات عظمت وسطوت
بو مقامده عاشقه خطاب ایدرکه ∴ شعر

یا سن اول بو شهره جنده یا خوبی ∴
ایل خرا اولر و بیجی ایکی تن ∴
دخنکی بعلله کیدکه اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی
یعنی قچنکه نهر الله کلسه نهر عیسی باطل اولور
عیسی نهر دقتدرکه شطوندن انمشدر قچنکه شط
غلیان ایده طشا اولدق بلورسوز الورنه کی اولور
نه بلنور حکایت بر قرنجا حق سلیمان پیغامبره
علیه السلام یلدن شکایته کلدی سلیمانک
بابی کلدی یلو بیوردی قرنجا ایتدی اکر بنوم آنکله
حضرتکده برابر کلمکه کوجم یترمسه انوک حضرتکه
فریاده می کلوردم دردی طاقتم انوک قتنده طاق

اولمشدر محبان ولی اول دردی ؛

لمعة التاسع

محبوب محبوبك آینه سیدر اول آینه ده کندو
کوزله کندودن غیر نسنه کورمز عاشق معشوقك
آینه سیدر اول آینه ده کندو اسملرینك صفاتلرینك
حکملرینی کورر چونکه عاشق معشوقك
اسملرینك صفاتلرینك حکملرینی کندو عیننده کوردی
لاجرم بونی دردی نفسکی سن بر کزت کاکه حقیقت بردر
وصفا دیو نیله کیجه چوقدر دینلر ؛
بر کرو دزسن بو چوقلو غمزد نصکرده ؛
عینکم اینم برالود کورنیله کورنن ؛

بونی دیرکدن بونی دردی ؛ شعر

بکا جام جهان نما اولن ؛
فتح ادن بنی جمالو کورر ؛

ایله اولسه یقینکه محبوبا وله محبا کا نظراینه
اکر اول آینه محب کندو باطنونك معنیسنوك
صورتین کورسه که کندو ظاهرده انوکله متشکل
اولمشدر کندو نفسینی کندو کوزیله کورمش اولور
مقام قرب نوافل حاصل اولور واکر محبا ولك
آینه صورت جسد جسمی کورسه که کندو
شکلنوك غیرده بونی دخی بیله که بندن اوته
بر نسنه دخی واردر محجوب صورتین کورمش بو دخی

مقام قرب نوافلده واکر عاشق آینه اولورسه که
انده تجلی ایدن معشوق عاشقنه نظر ایدن اکر
صورت آینه شکلیله مقید اولورسه حکم
آینه نک اولور اول صورتده اولورسه اولدخی
اول صورتده اولور صورتک شیشه رنکی تابع اولدیغی
کبی اکر صورت کندوذاتی شکلندن خارج اولورسه
بلکه کل اولدوغندن مصوّرده جمیع صورتلری
محیط در **واللّه من ورائهم محیط** بوندن اولور
اکر محب مفلس عالم صورتدن طونندن جقدی
مفلس قلدی اکر قدم الرو بصب همت طرتسا
که محبوب عالی صفتا اله کتوره محبوبلغه باش

اندرمز کندوینی شکل مثال وعلم وصال بوله مقید
قلمز جمله صورتا انک کوزندن محو اولور ومحبوبن
صورت واسطه سنسوز کوردر ذیرا **انما یتبین
الحق عند اضمحلال الرسوم** یعنی حق شول وقت
ظاهر اولورکه آتا رسوم محو اوله کرم ۰ **شعر**
صورتک طارلغنه معنی کلب نجه صغاد ؞
؞ یاخو سلطانک کدالق هبکسندن نه ایشوار
صورته طابجلی غافل اولورلر معنیدن ؞
؞ دیکوز آکا جان نجما لیله بنها ننه ایشوارد

لمعة العاشر

محبوب دایم ظاهر اولمقده محب کوزلو بلوسز اولمقده

نتکیم محبوبک صورتنی محب آینه سندن ظاهر
اولا آینه کندو حقیقتا اعتباریله ظاهر ایتمز
اولان حکم ویردیکی ظهور ظاهر اولمشدر
صورته ایدرلر مثلا آینه ایچنده صورت که
کورینور صورت آینه کیرمک اعتباریله ظاهر ایچنده
اولان صورته کندو حکمین ویرر اکر مطول
اوله مطوللق ویرر اکر مستدیر اولا مستدیرلک
ویردیکی ظهور آینه ایچنده ظاهر اولمش صورته
آدن ویرر مستطیل درلر مستدیر درلر شعر

آنی طغردی آتشین بوکی عجبدر اعجبات
حال بوکه آنی طفلدی امزوردی مرضعات

بو ادادن بیلک کورینور سنلک آشکاره اولور مادام
که صورت آینه سندن معشوق جمال مشاهده سی
عاشقه یوکسلمیه نفس مقام سیر سلوکنده لذت
الم صورتی یعنی غصه شادی ظاهر اولور و خوف
و رجا آریه اولور و قلب مقام سیر سلوکنده قبض
و بسط طتارور و روح مقام سیر سلوکنده هیبت انس
آدله آدلنور اما نتکیم صورتی طوتنی باشنده ر
جکه احدیت دکزنده طلوع اول وقت نه عذاب
بیلنور نه الم نه امید بیلنور نه بیم نه خوف
بیلنور نه رجا بونلرک هپسی بیلنه که خوف و رجا
کچمش نسنه یه و کلجک نسنه یه تعلق طتار اول

دڭزه طالدی کسوانڭ نه کلمش و نه وارنه کلجك
بلکی دکلی حال آنڭ اچنم حالدر ∴ **شعر**
∴ بو اتش کم دوشه طرلایه یووواردر اول اینم
بو بر شوردر کوکنی یجون قلم اکسوك بو طرلادن ∴
وهم بو بنم خوفنڭ غایتی ایکی نسنه یه در بری
اراده حجاب اولا وصال قومیه بودرکه دفع
حجاب اولا و لا مستغرق اولا کنه محو اولا اول
مقامم بو ایکی خوفدن امین اولوردیراکه حجاب
ایکیلك و حجاب ولدر بو مقامده بولکدن غیری
نسنه یوق دفع حجاب اولوب کوینمکدن دخی باك
یوق بندن باك اول وقت اولورکه سبحات جلال

یا لکلری آنی کوینمز مکردن فرقده بو وجود کندر اولا
اولمستور اودر اودنجه کینمزدر ∴ **شعر**
بودر دیوغنه کعبه بیله کنشت ∴
∴ کلمکا طامیسله بهشت
صباح طغه یجون محال درله ∴
∴ بوا بر الودانم اسراک ایوق
نوذ نوذ سینده رمز بلکه اچنم مندرج اولور
بس احدیت اهلنه نه فرقوا اولور نه رجانه نعیم اولور
نه جحیم اولور سلطان العارفین بایزید بسطامی
رحمة الله علیه حضرتنه دیدیلرکه **کیف اصبحت**
یعنی نجه ادتکلدوك جواب ویردیکه **لا صباح**

یعنی بنم قاتمده نه کیجه وار نه کوندز **شعر**

اندم کیم بنم نه صبح نه شام ::

قورخو نه امید نه حال نه مقام ::

انما الصباح والمساء لمن تقید بالصفة وانا
لا صفة لی یعنی کیجه کوندز شونلره اولورکه
انلر صفتله مقیدلردر بنم صفتم یوقدر نه
صفت بزکه ذاتم یعنی صفتم تجزا ولا

لمعة الحادی العشر

بزلکه صورتله آینه اولدیغم بوجه من
الوجوه نه اتحاد ممکندر نه حلول ممکندر
بلکی اراده حاصل اولان همان تجلی در انلروک

که بوندن حظی یوق حلول تجلی دن فرق ایدمزلر
بو حالدن خبرداردر کوللری فضول سویلرلر **شعر**

دیر اول کیمسه بو مقامده فضول ::

نه تجلی بیلکه اول نه فضول ::

دیبا حلول واتحاد ایکی ذاته دانسندر اول وصورتده
بعلکی شهود کوزنده جمیع وجود بر ذاتدن غیری
نسنه مشهود اولمغه طاقت کترمز چون ایکی
ذات یوق حلول واتحاد یوق :: **شعر**

بنم سروادبیلنه آچلود ::

عین بر در حکم چوق بچلود ::

صاحب کشف احکامدن چوقلغ کورو ذاتده

چوقلق گورمزانك كندويه علم حاصل اولور بلورکه
احکام متغیر اولدیغی ذاتك آثاریدر مرتبه
ذاتك آثاریده کی ذاتندر بو کمال واردرکه قابل
تغییر و تاثر دکل نور آینه دن تجلیه دن کلنمز بلکه شیله
کورنور ∴ شعر دنکز یوق بلکه سرچشمه بلوردر
شوقکم انده کورینور الوان ∴ اگر بلمز ایسك
که نه درم بنم کورمیله کل نظرایت تا کوره سن شعر
بو کثرتده کم طغرا اوستینه بن بلسر چوق ∴
∴ هر بر ندن شوق دنکجه سچیلور عالمه
جمله سنك نور بردر لیك دکی مختلف ∴
∴ اختلاف تجلیدر کم اچیلور عالمه

لمعة الاثنی العشر

هر کسنیه که عنایت الهی برله حجاب بقامندن خلاص
بوله کشف فتح دولته ایرشه کشف فتح دولت قپوسی
آچله تجرد خلوت خانه سندن اتره یعنی قلبله قالبله
متوجه اوله اغیاردن عزلتیدن دوست کندی
آینه سندن کندولی دوست آینه سندن کوره سفری
تمام اوله لا هجرة بعد فتح مكة یعنی بندن
صکره مکه شرفها الله فتح اولدیغی هجرت اولمز
شعر کنجکن صورت سفردن دورردر ∴
کوستردی ایدی جمالی نوردر ∴ بس بر خلوت
خانه دن سیر اتمکه کوچ یتمز فاین تذهبون یعنی

فخر و كوهرز بندن غربت ايمك ممكن دكولدر كه
لا سياحة في امتي يعني بنم خاص امتلرومه كرمك
يقدر بنلر شرفا يمان و كرامت اسلام و فخر توحيد
بوله مشرف و مكرم و مفتخر اولمشلردر مسافت
كوقطع ايدوب سفر الى الله قطع ايتمشلردر ايوق
كوجكلير قلما يوبدر بو ادده يولد كنمي طلب
تلمدي قلق و اضطراب كترلدي بو مقامدن اصره
دخي ترقي ايدوب يوجلك تمام اولدي اضافت
ساقط اولدي اشارت محو اولدي بندن اندن
دمك حكمي محو اولدي بحه محو المسون كه
وجودك اولي و آخري يوق تا كه بو بيكا او يكا دمكلكم

كوج يته بو ادلقدر صاحب دعوتك دلي بوني ايدر
شعر خلوت اولدوم سوز كمله كوررم غيرم دكل
كو بنم غيرم اوليدي خلوت اولمزدي درست ::
بل بندن صكره اكو سفر اولورسه بر ذاتة اولور
به صفاتدن اولور بوكا سير في الله ديرلر سلطان
العارفين شيخ ابو يزيد بسطامي قدس الله سره
استدي كه يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا
آيتي اوقنور يعني شول متقيلري رحماندن يكا بولك
بولك قيه لو نعره اوردي نقل ديرلركه كوزي
ياشي منبره اندي ددي كه من يكون عنده الى
اين يحشر يعني شول كه انوك قتنده اولا فخر و

حشر اولور یعنی اندن چقلمز کدلمز نه سیر اولورسه
آنک ذاتنده اولور بر وقت ینه بو آیتی اشتدی
دیدی که من اسم الجبار الی اسم الرحمن یعنی
جبارلق ادندن رحمن ادینه یعنی سیرکم اولور بر
صفتدن بر صفته دخی اولور اندن تجاوز المز
سفر دردتدر سفر من الخلق الی الحق در اکا سیر
الی الله دیدیلر بری دخی سفر فی الحق در اکا
سفر فی الله دیدیلر بوکا مقام مرتبه کمال در
بری دخی سفر من الحق الی الخلق در بری دخی سفر فی
الخلق بالحق در بوکا مقام مرتبه تکمیل در

لمعه اوقدوغنجی

محجوب نور و ظلمتدن یتمش بیک حجاب انکچوندر زیرا
طرکه محب حرکته کلوب طلبده اولا محجوب
بنده آدن کوره تاکه اول کوزی مثله بلسن و اولا
دخی عشق شوق زنجیرلرین دپرده عشق مدد بله
و شوق قوتیله اول پرده لری بر بر اچه اول
وقت سبحات جمال پرتولری یعنی معشوقک
جمال شعاع پرتولری عاشقدن غی موهوم غیریتی
یقا کیده اول انوک یرینه اوتره همکی عاشق اولا
شیله دیلمشدر ع هرچه طوتر اندن اکا طرز
هرچه ویر اندن اکا ویرور ⁘ شیله دیلمشدرکه
بو حجاب دیدکلری آدمک صفتلری در خود صفاتی

نورانی علم یقین احوال مقامات جمله کوکجك
خلقلر کبی بو حجابلر عالم عقول ونفوسده در
یا خود صفات ظلمانی جهل کمان رسوم وعادات
وجمله چرکین خلقلر کبی بو حجابلر مراتب عالم
جسمانیده در شویله معلوم اوله شعر

⁘ بر درلو کیم نوردر یا خود ظلمت عجزدن
بلدکیم هم یقین هم کمان ایچنده در ⁘

لیکن بنده درلو اول درلو بودر اکر حجاب
آدمك صفتلری اولیدی کورك آدم کیشی یی اذ لو
كشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه
من خلقه یعنی اکر اول حجابلری اچیدی انك

نورینك پرتولری نیه کیم خلقدن طقنردی کویدردی
یعنی اکر خلق وخلقك صفتلری انك سبحاتی پرتولرن
کوره لردی کوینه لردی بودرکیم کوردسن کیم کله
کوینمکلك حجاب دایم ادلقینده شیمش بولنمز معلوم
اولدی که خلق وصفات خلق اکه حجاب دکلمش زیرا
آدم کوینمدکی بوکا سبب درکه اکا مانعلر حجاب
نردر اکامدد وعین بوکا دلالتدرکه بو نوردن غیری
حجاب ودیمش پس انك حجابی کنه کندو اسملری
وصفتلریدر اولدر خود صفات نورانی ظهور لطف
وجمال کبی خود صفات ظلمانی بطون قهر وجلال
کبی لانوددکلدرکه بو اسملر وصفتلر حجابلری

مرتفع اولاكن زيراكه اكر حجاب اولقدن كيدرسه
ذات الله جل وعلا احديت پردهلرندن طغار
جميع نسنه هلاك اولور پس معلوم اولديكه
حجاب اولدن كيمز جميع نسنه وجودلرله متصف
اولدغي اسما وصفات واسطه سيله اولور اكر
كرچه هر نسنه نوك وجودي تجلي ذاتيله اولور اسما
وصفات پردهلري آرادن انتفا ايدرسه انك
حجابي كنه كندو اسماسي وصفاتي اولور نتكيم
صاحب قوة القلب بيورمشدركه **حجب الذات**
بالصفات وحجب الصفات بالاسماء يعني ذات
حجابلري صفتلريدر صفات حجابلري اسمالردر

صفاتدر اولدركه ذاتده اعتبار اولنا اشيء غيريه
تعديه ايتميه حيوة وعلم اراده كبي اسما اولدركه
ذاتده اعتبار اولنا اشيء غيره تعديه ايدن خلق
ورزق كبي معظم اسما يدي اسمدركه ايمه
سبعه ديدكلريدركه حي وعالم ومريد وقادردر
اركان الوهيت ديدكلري وچكه متكلم جواد مقسط
دركه متمم اركان الوهيت ديدكلريدر اكر حقيقت حاله
نظر اولنسه انوك حجابي كنه كندودر نتكيم
ظهورده محتجب اولمشدر وسطوات نورده مستتر
اولمشدر ظاهر اولدقلريكي اولمزسن كوزمه آشكار
نيجه ادراك اولنور اولكم كوزه مستوردر

کوردم بلمزم که نه کوردم لاجرم بولندردم شعر

∴ بنکه اولن حجاب بینه بزکمه هر باد ∴

کزلوسن عالمکره هم اولمشسکن آشکار ∴

∴ هر نیه بقسم حقیقتده سن سن کورنن

کرچه بت داخی کورسم انی سن سن اعتبار ∴

لایق دکلدر که اکا کندودن غیری نسنه حجاب
اوله زیرا حجاب محدود نسنه یه اولور انك
خود حدی یوق هر نسنه کم عالمده صورتی بر عالم
معنیده کورلده بانوك صورتی اوله هیچ
بر صورتله مقید اولمزهر نسنه که اوله اولمیه اولا
هیچ نسنه اولمزهر نسنه که اوله ولد اول نسنه لکه

اولمزدیرا انلوك كدرد ∴ شعر

∴ سن جهان سن هرنجنکم اولسن سن آشکار

هم دکولسن هرنجنکم اختیار ایتدوك نهان ∴

∴ بنجه اولدوك آشکاره چونکه پنهان سن مدام

یا نجه کزلو اولاسن کم عیان سن جاودان ∴

∴ هم عیان سن هم نهان سن ایکیسی داخی بیله

هم نه بو سن هم نه اول هم اول بو سن بی گمان ∴

لمعة الثالث والعشر

١٣

محبله محبوب بر دایره فرضیه ایله که اول دایره
ایکی بولکده سن ایکی یای شکلی ظاهر اولور اول
خط که وهم تصورله وار دکلنود واقعده یوق

کی نود منازله وقتنه یتشنجه اول خط طرح اوله
دایره اولنجه یسه همان ایله قالور منازله اولکی
حق تعالی اسملرندن بسمله قولدن بکا
یونله قول حقدن بکا عروج ایدر جذبه سلوك
جمع اولا ضروری بر یولا دوشنده یر اعلا بر
یقین به اسفله یقین ملاقات حاصل اولور
بو مقامه منازله دیرلر بندن غیری درت مقام
دخی وار برسی عروج درکه عبادتدر سالکك نفس
ناطقه سن شیله تجرد بدنله هیکل جسمانیدن
چقره لباس ملایکه اذواجه کره برسی دخی
معراجه عبادتدر سالك قیدلرندن خلاص

بولب اطلاقه قرارسنه برسی دخی تدنی درکه عبارتدر
سالك جمیع مرتبه‌سنه مرتبلو مرتبه سنن قویه
کندوسی ذات نوریله مستهلك اولا برسی دخی
تدلی در عبادتدر که حق تعالی تجلی ذاتده سالك
اول ذات سطوت هیبتندن دکل کوینه عقل
روحی جسمی اندن طیطلوا ولا استغراق قاب قوسین
او ادنی ظاهر اولا شعر کسترد سکا جهانك دولتیله یقلعی

خط اولدی آده یرینه بولندو بو ظلم ؛؛
گر اوقیاسن بلسه سکا بو موهوم خط ؛؛
بلسن نی شك خلوت سن حقیقت ازقدم ؛؛
هر کیم بو خطی شیله بله که وجود حقیقی یقدر

بو موهوم نسنه دریقین بله که دوکلی نسنه
حقدن غیری هیچ دروجود حقیقیسی یوقدر
اولدرکه اولدر حقیقت حقکدر اما بنم بو اسناد
واردرکه کرکدر بلنه بودرخط که فرض
اولدی کرچه وجوب امکان قدم حدوث
آراسنده زایل اولور صورت داینده اوکلی بنکی
اولمزدی یا خطلر آنوی باقی قلور حکم زایل اولمز
کرخیال ایلمیه آنی قل خدای سرفراز
هرکم اولکم اولدی انی اول حقیقتده اولمز
زیرا شول فردانیتکه بر جذبیه سلوک بی منازله
حاصل اولمشدر ولا بنم اثر امکانیت اولور

بنوک کبی فردانیت وحدانیت سراپرده سی بولدیسنه
اعزیزم اکر دکل امکانیت کوردیکی اثری قلمیدی
همان اول اولدی نه لی حق بلور اول بلکیدی نکم
حق ادر اول دیدی بندن بیله سی کلی نجدر وصفه
کلمز بلکه انوک کثرلمسی اولی دور ∴ شعر
∴ بو بندن الا دو سروک وصفی دلیله اولمز
سر اتمک آنی بلکم یکوکا ولا قرنداشم ∴
احدیتنه آدی اعتبار دیله کثرت اطلاق اولمز
بلکه احد جمیع نسنه شیلیه ساریدر هیچ اون
واحد که جمیع اعداده ساریدر مثلا واحد اعتبار دله
کثرت اطلاق اولور الی بر نسبت تضعفده بلکه وجه

نسبت ثلث درده نسبت ربع مالانهایه‌ده ذات
همان واحد جمیع اعداده ساریدر اکثر
واحد اولمیدی اعیان ظاهر اعداد اولمزدی اعداد
آدی اولمزدی اکثر واحد کندو آدیله ظاهر
اولیدی اعدادک غیری ظاهر اولمزدی احدیتی
تجلین خلاصه کلام بودر که اکثر حق تعالی
جمیع نسنه‌یه تجلی ایتمیدی جمیع نسنه‌لر حقیقت
ظاهر اولمیدی اکثر حق تعالی کندو کندولکی
آدیله ظاهر اولیدی هیچ نسنه ظاهر اولمیدی
شونله مشغوللر مادام که حق تعالینک تجلی
سی عالمه ساریدر عالم باقیدر قچنکم تجلیدن

خالی ولا فانی اولور والله اعلم ∴ شعر

∴ اگر جمله جهان سن سن جهان نه
وگر بن هیچ دگل ایسم فغان نه ∴
∴ یقین بودر که یوقدر سندن اوتو
بس آرده دشمن بجه کمان نه ∴

حقوق بلکن سنوک بولدیکدن بلمک اولور زیرا
سن آنی هیچ بلکدن غیری نسنیله بلمزسن بس کندو
نفسنکی بلمش اولورسن آرده اول بویق توحید بو
معنادن ذرنه درست اولور بیله اکله که وجود حقدن
خلقدن کثره بلکی اکلک کرک بو سری آذکسی اکلر
دیدا بصیرت نظریله بقمزلو عالم وحدت نحو سندن

جانلری مثنا منه ادمز بلکه عددلروک افراد
وجوددن بر بیوددر یعنی بر بره ضربا ولسه همان
بر اولوز بو کوز کوک اعدادا شکالدر بنم اسرار
چوقدر اهل کوک بو کتابه مطلع اولا

لمعهٔ اون بشنجی

محب محبوبک کولکه سیدر که بنفسه
وجودی یوقدر اما حسن وجودی وار ذهرقندی که
محبوب کیمی بلسنده کیمه اکا تابعدر اندن ایرلمز
مصراع کولکه نوردن نیجه سی ایرلسون ؛؛
چونکه اکا تابعدر ادنجه کیمه اکری کیتمز بحکم
ان ربك على صراط مستقيم یعنی موجودک

حقیقت بر اسمدر که انک حقیقتی اول اسمه نه
مرجع و مآلی اکادر اول اسمک طرزی یولنجه کیدر
انک یولندن چیقمز کوجه بر اسمه دخی نسبتله اگر
اول اکثریده منقولدر شیخ ابو الحسن مناجاتنده
شیله دمشدر ذكرك الناس بجنسيا نهر واطاعك
العاصي بعصيانه وان من شيء الا يسبح بحمد
ربه ان عصى داعي ايمانك فقد اطاع داعي
سلطانك ولكن قامت عليه حجتك فلله
الحجة البالغة لا يسأل عما يفعل وهم
يسألون یعنی سنی ندنجی سنی اکاذاو نتماسیله
سکا عاصی اولنجی سکا اطاعت ایتمشدر عصیانیله

اگر سنك ایمانك قعرجیه عاصی اولدیسه
سنوك سلطانلغکه قعرجیه مطیع اولدی
حجتوك بلدوك اوذرینه طردی که حجتاردمك
سن کندر اگرچه اوندرجی سن هادی سن
مضل سن پس جمیع موجودات کندوا اسم
مقتضاسنجه صراط مستقیم اوذرینه دردر
ضالدرنه مغضوبدر زیرا هر بری بر اسمك
مظهریدر حق تعالی اول اسمك مقتضاسی اوذرینه
حکم اول یوله طغری کیدرا کلمز زیرا اراده
الله مخالفت اولمز ولکن بر اسمه دخی نظر ایدجك
اول یول اگر دکمتلا ضلالت اسم مضله نسبت

طغرودر اسم هادیه نسبتا کری دردر مادام که حکم
اسمك صفتدر اولا تقابل واختلاف اولور هادی
مضلدر رحیم منتقم درلودر فی کر اسم صفت
آدرکن حکم اولا تقابل واختلاف قلمز
سؤال چون هر وجود بر اسمك مظهردر انك مقتضاسنجه
صراط مستقیم اوذرینه دردر پس بعثت انبیا دعوت
اولیادن فایده نه جواب بو مقرردر که موجود
قابل جمیع کمالاتدر فایده اولدرکه بر اسمك
مظهریندن بر اسمك مظهرینه دعوت ایلرتا که
مقلب القلوب مقتضاسی دخی ظهوره کله فهم
ایتکه علم کلامده مسئله خبرده اولن شکوکه

دشمیه سن بقدر دهر کوز عبث عالمده خلقی دوزدکول
کرچه اسنادین بدرولک ولمدیسه مستقیم ؛؛
؛؛ ذی اسمادن نشانله اشلکو بنلرده اش
ذات وصفک حکمتی حکمندن الوهب مقیم ؛؛
شیخ جنیددن رحمة الله علیه صوردیلر که
توحید ندر جواب ویردی که بن چالجیدن
اشتدم که یعنی ایدر بنوم کوکلوم چالجیسی که
بنوم محبوبمدر دکتا بونی ایدر شعر
؛؛ ادلدی کوکلم دلالی دلدوم آنوک بکی
اولدوم اولدوغنلین اولا ولدا اولدوغم بکی ؛؛
شیخ حلاج منصوره رحمه الله دیدیلر که سن

مذهبده سن دیدی که الله مذهبنده یم یعنی
هر حالده اکا مطیع و منقادم آنک حکم و ارادتندن
طشره دکلم اول کم هوادن عالمک دکنه دوزملدن
سنکله بیزم دکمز قاچن دیسر بو بریز ؛؛
؛؛ دنکا ولمز چو بزم هوس یا خود صنوسی کیشنوک
اولچون بری دردنکدن دکلسن آنکطدن ؛؛
اکربیر دوزا ولمدوغندن سایرده کوزلک کوزنسه
اول کزلک دکلدر بلکی عیندر استلوقدر چون
بنم شبهه کلورکه اکرلک نیچه دا ستلوق الور
محسوساتم اکا تمثیل کتردی دیدی که قاشک
یایوک طغرلغی اکرلکنم دردیرا قاش ویاد

اول وقت ممدوح مقبول اولورکه آکوتی اولکه
مراد بوندن بودرکه هر حقیقتکه آنک منشاء
بر اسمدر آنک دخی اولدر اول اسمه نسبتله آنک
استقامتی اول اسمک مقتضاسیدر کرچه بو اسم
دخی نسبتله استقامتدر کوترلسه مثلا حقیقت
که آنک منشاء اسم مضلدر بو اسم موجبنجه
ضلالت عین استقامتدر بو امر نسبی بولنه
طوغری کیدر کرچه اسم هادیه نسبتله استقامت
دکلسه. اما آخر الامر حقیقت جامعه اسما وصفاتدن
منفصل اولا توجه اسم الله اولاکه جامع جمیع
معانی واسما وصفاتدر جمیع نسبتله هب

استقامت اولور التائب من الذنب کمن لا ذنب له
بوکا اشارتدرکه حقیقت عالم کره کبیدر هر قنغی
که پرموق بصه سن اورته ده در زیرا جمیع طرفک
نسبتی علی السویه در ایراقلقده یقینلقده تفاوت
یوق قال الله تعالی ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت یعنی الله سبحانه وتعالینک
تجلیسی نسبت مخلوقاته علی السویه در تفاوت
همان قابلیتلرده در زیرا جواد مطلقدر بخل
یوق عرش قابلیتی اوزرنه تجلی نوک نسبتی بخیسیه
قرنجه قابلیتی اوزرنه ایله در بو اختلاف که
حاصل اولور قابلیت اختلافیندندر بونلرک اراد

چوق دکلسن بو اسرارده اطلاع اولان ولا بر مرشد
کامل طلب ایله تا که حقی باطلدن سکا فرق
ایدیویره های فقیر و وارد وق قانی محبت قانی
بو سوزلکنه محبته رجوع ادلوم بلکه محبت
کنتی که عیانه وجود مطلقدن مشرق غیبدن
که هویتدر طغدی یعنی واجبسا یسنوك سرایده
آشکار الوصحراسنه یعنی ممکنات اوزرینه چکدی
اندن صکره محبته خطاب ایتدی که ای بنم
محبتم بنوم سایمه نظر ایلمزمیسن **الم تر الى ربك**
كيف مد الظل یعنی یا محمد نظر قلمزمیسن که
ربك سایه سن نیجه دوشنمشدر اول سایه نوك

چکلمسنده بنی کورمزمیسن **مصراع** اوده هر نسنه
کندی کبیدر **قل كل يعمل على شاكلته** یعنی هر
نسنه عمل کندوسی شکلی اوزرینه ادر یعنی سایر
جمیع نسنه ده تابعدر انك وجودندن شخصك
وجودنکوده مزمیسن بو عالمك وجود اضافیسی
که وجود حقیقینوك سایه سیدر انی مشاهده قلمقدر
بونی مشاهده قلمزمیسن دخی بندن اعتبار ایتمزمیسز
که شخص حرکت اتمسه سایه حرکت اتمز زیرا حرکت
تابع سایه در سایه تابع شخص بس حرکته تابع
شخص اولور اکر شخص حرکت اتمسه سایه حرکت
اتمز **ولو شاء ربك لجعله ساكنا** یعنی اکر ربك

دلسه آنی ساکن قلوردی وجود کرقوزدی نتکم
شیخ محی الدین عربی بیورمشدر اعیان ثابته گادرکه
وجود قوقوسن قوقولامشدر حق تعالی بیوردر اگر
بنوم احدیتوم کنشی عزتوم مطلعندن طغسا سایه
دن هیچ اثر قلمزدی یعنی بنوم ذاتم تجلیکم اسما
وصفاتده لرنسوز تجلی قلماه امکانیت
ظلمتندن هیچ اثر قلمیه نه شك هر سایه کنشی قبضه
سی اولا اندن کنشی بحکم ثم قبضناه انی کرزدکمزدر شعر

طتدی یازی کنشن دنکین
بر نفس کولکه اولمز یرده
کولکه اول یرده کنشدن عجبا سشدر هر قنده که

کنش اولا سایه اولمز سایه نوك وجودی خود کنشدر
اولمز هر نسنه نوك ذاتی واردر سایه ذات شخص
در سایه جرکی شخص حرکتیله در شعر

الله دیبانش اولجق مدام
ایدر حرکات کولکه ناکام
کولکه که چون الله بولدی مایه
پس اولدی کنده واصل سایه
نسنه که وجود عاریتدر
وارلیغی قمقدر عاریتدر
وارلق که قیام حقیله در
اولا اولدر کل الا آدا اولردر

شیخ الاسلام عبد الله انصاری بیورر هر مخلوق
حادثدر که نا مخلوق قدیم برله قائم اوله اول مخلوقک
وجودی نا مخلوق وجوده جنس اولمغله محو اولور پس حقیقت
سالک صافی وجود مجازیدن پاک اولمق و فنا بولمقدر
عادیتا اولمنی دیمک نه دیمکدر سن بن دیمکدر
بنده ایکی بیلکدر واقعده ایکلک یوقدر زیرا حقیقت
وجود حقکدر که بردر ایکی اولمز زیرا وجود حقیقی
بردر ایکی اولمز الحاصل سالک فتحکم تصفیهٔ
ظاهر و باطن ایله وجود مجازیدن بیکانه اولوب عادیت
کنه بر دارده بنلک سنلک کیدر بیلکدن اولور بو مقام
اول مقامدر که شیخ حضرتلری کاه کاه بو مقامدن

خبر ویردی حقیقت ساسنکدی حوکه فانی
اگر حقیقتسه یوقدر حق ثانی

لمعهٔ اون التنجی

بو خیال بازی استاد پرده هنکامه سنده اردنده
کلکه سی دولوده دلو صورتلر پیدا بکرمز شکل
لر کوسترر که اول صورتلرک و شکللرک اول
حرکاتلرک سکناتلرک حکملری و تصرفلری
هپ اول استادک الندهدر استاد پرده اردنده
کزلو اولدقجه پرده کرکه کیمسه معلوم اولورکه
اول صورتلرک فعالی نه امش کیمکمش بو سوزدن
سکا تمثیلدر که بوندن بیلسن سنکله فاعل

حقیقی اداسنی حجاب مظاهردن غیریتنده دکول
چون سالك سیر سلوکله بو مرتبه لردن انتقال
ایده عالم حقیقتده دوشه بو صورت حسیه لر
آرادن کیده بلکه فاعل کیمش :. شعر
:. قامسینی کوروسن بریلوکوزا یستدر
لیك برده اولدیغچون کزلوا ولور حکمتی :.
:. هرقچن برده کیم بلمزسن آندن غیریسن
داخی اشکالیله قلمز بو شکللر دینتی :.
اما بو تجلیده جمیع نسنه معا معاگا ثابت اولمز
إن ربك واسع المغفرة یعنی سنوك ربوك
مغفرتلری چقدرمدلك سری بوکا اشادت

ایدر که جمله ممکنات کاینات آنوك برده سی
شعر :. کنستدر حضرتی آنوك که کونین
قتنده قامسی سبوانه دکتزر :. اول فاعل
اولسا یابان اوذدنه کزلو وهم لا یعلمون یعنی
آنی بلمزلر والله خلقکم وما تعملون یعنی الله سزی
یرتدی سز بلمزسز دمك سری اکثر آنلره غمزا یوردی
نه دمککم معنیسنی بلمدی جبرا و قهرا معلوم اولدکه
شعر بن دن آنی بیلکه جان قیلدی سجود :.
:. هم کنش بولیتدن ایله دردی جود
ودخی مفهوم اولدکه آنك وجود حقیقیسی یقدر
بلکه وجود مجازیسی دخی کندیدن دکلدر انك

شعر ∴ اولا قدرتی انك اولایه بلنجه

∴ هم اندن بلکه جاز قیلی سجودی

کسندن هم بلوت ایلتدی جودی ∴

واقعده فعل بر الا بردر که هر تجلیده بر صورت
کستردر هر برده بر آدله ۲ گلور یسقی بماء واحد
ونفضل بعضها علی بعض یعنی جمیع اوت
بر صو ایله صولنور اما بقیه واردر بعض بعضندن
بحسب قابلیت یکدر کیمی دادر کیمی دوادر ∴

لمعهٔ اون یدنجی

بو لمعه نوك مبناسی اولدر که حق تعالی بر شخصه
بر صورتنه ایکی کز تجلی ایتمز وجودده تکرار

اولمز معشوق حکمیله که هر کون بر شاندر
هر لحظه جمال وجلال صفاتیله یکیدن یکیه هر برسنده
بر درلو تجلی ادر عاشقه بر درلو دخی ذوق کوستردر
عاشق معشوقك یکی نوردن یکی نوعندن بر درلو ذوق
وصفا بولور هر نفس عاشق بر درلو دخی کورمك
کسب ادر معشوق جمالنی نقدر چوق عرض ایدر
عاشقك کوزنه دخی خوب کورینور نقدر که معشوقك
خوبترکی نه عاشقك معشوقه دنیکی نه لعی
آرتر بر ادهشتادر کندودن کیدر انبساط
قلمز عاشق بیچاره مسکین معشوق نازنین
جفاسندن بحر محبتده وسلوق بناهنه صغنور

جمیع نسنه‌دن تعلقن کسر عشق کوششنی کتدی
یوق ایکن یا دلقدن ازکی لکدن بر لکه بیخانلغه
کلور شویله دیمشلردر تجلی الهی نوك نورلری
ظاهر اولمسی استعداده کوره‌در دخی دیمشلردرکه
فیض الهی قابلیته کوره‌در استعداد ایله قابلیت
آراسنده فرق بودر که قابلیت صفت ذاتیه‌در
یه شرطله بر امر زائد ایله مشروط دکل استعداد
شرطله امر زائد ایله مشروطدر ∴ شعر
∴ نقدر که کوکلوك یوزی مصفادر اولا
اولمیانده تجلی کی مهیادر اولا ∴ شعر
∴ کرا وکی اولور کنشدن بی نصیب بی نظر

∴ نثر کندو صنعندن اولور اولمز کنشدن بو اثر
بو مسئله‌ده خلاف واردر بعض مشایخ قولی بویله
درکه ذکر اولدی بعض مشایخ قولی نقل اولنه
بونده بر فائده واردر کرکدر که بیان اولنه کوکل
مهبط انوار عزت و محل قدس الوهیتدر آنی تصفیه
قلمق شویله درکه کوکل علایق ظاهره نك خار و
خاشاکندن جاه مال عز ناز کبی مثلا تجریدیله سپرکه
شویله سپرده کره و عوایق باطنه نوك ژنکارنی
یعنی الله محبتندن غیری محبت تفرید مصقله‌سیله
جلا ایده بالکلیه دائم عزلت ایدوب خلوته ملازمت
ایده هوا و هوس فکرلرن اچندن چقروب

کیده ذکره ملازمت ایدن شیطان وسوسه
لرندن ونفس اردولرندن کچه چونکم بو تخلیه
تحلیه حاصل اولا پادشاه فرد واحد سلطان
اولوکلده تجلی ایدر بوکا مشایخدن نقل
اولنور که تجلی قابلیته کوره در ظاهر اولمقلغی
استعداده کوره در بونک دخی وجهی وار
یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها یعنی ای نعمت
مستحق اولمینلره نعمت ویریجی مکلک بونی بیان
ایدرکه محبوب چون دلرکه کمالنی عاشقنه
کوستره عاشق کوزینه جلوه ویره اول جمال
پرتولرندن اکا بر نور عاریت ویرر آنونکله

استعداد کسب اولور تاکه اول نور ایله جمالی کوره اندن
تمتع ایده بندن معلوم اولورکه ظهور نور استعداددن
مقدم ایمش چونکه اول کورمکدن حظ تمام اولا
اولیوز نور فیوضی علوی عاشق کوزینه بر نور دخی بعثلر
استعداد ضروری حاصل اولور اول نور ایله
اول کی نوردن دوشنتر بر نور دخی ملاحظه
قلور مصنف مختاری بو مذهبدر بر فایده دخی
واردر که بیان اولنه تجلی تابع قلبدر هر قلب
تابع تجلیدر بعضلر قتنده تجلی تابع قلبدر بعض
قتنده قلب تابع تجلیدر شیخ محی الدین عربی قاتنده
مختار بو قولدر زیرا عارفلر وکاملر قلبلرک

مخصوص کیفیتی و قابلیتی بو قدر ایکن حقدن غیری نه
نسنه صغرنر نسنه کوریونز هر صورتله که حق
تجلی ایده قلبه اول صورتله بوکا فیض اقدس دیدیلر
که استعداد بخشلکدر محجوبلر قلبی بونک خلافنجه در
بو بیلمک تجلیلر قلبلرینه تابع در بونکا فیض مقدس
دیدیلر قلب نه صورتله اولورسه حق اول صورتله
تجلی ایدر محققلردن شیله منقولدر که حق تعالی
قیامتده نه صورتله که تجلی ایده عارفلر آنی
بیلوب سجده قیله لر محجوبلر مادام که کندولرک
صورتله تجلی ایتمیه بیلمیلر انکار ایده لر
چناکه دینلمشدر فیض استعداد بخشلکی

فیض مقدس استعدادبخشلکی ،، شعر
،، مکتسب خلق ایچره اولندر بو خلقوک ابجدی
خالقوک محمود اولا ولیجه خلقوک احمدی ،،
،، غایب اولمش کوکلکی حاضر قیلی کور بو نفس
تا اولاسن شاهدی حق جمله خلقوک مشهدی ،،
بونوک اوزدر دده صوسز مثالکی دکز صوین
ایچره نقدر ایچرسه اول قدر صوسزلغی آرتر نقدر
بولمق چوق الا طلب چوق اولور ،، شعر
،، نیچه کیم استرسن بولمزسن
بولدوغنچی بولمنجه استرسن ،،
بو صونک صوسزلغی هرگز قنمزلر ایچمکدن اوصنمزلر

شعر کوپجک کرمسینه کوزدن بیمز ؛
دنکو کماسنه مشتاق اولیبن ؛
معاذ رازی رضی الله عنه سلطان العارفین
بایزیده یازدی که ؛ شعر
؛ ایچبن عشق شربتینی لشیله اولدم مستغرق
بردخی جوعه ایچرسم اولورم بی‌شبهه یوق ؛
بایزید جواب یازدی که
ایچدوم محبت جامنی بیری بر بیوک آستنه ؛
؛ دوکمدی هرگز قدح بنماخ هرکز قنمدم
کرسنی برکوندن یوبیلکز کرم ؛
؛ طمیوب لاکر وکرسم دردم

مشایخدن بو عزیزدن مشهوردر که الیس حینی و بین
ربی فوق الی انی تقدمت بالعبودیة یعنی
بنوملکه دیم ادا سنن فرق یقدر الابود که
بنی اندن قلعله اوکیمدوم یعنی بن حالك
دلیکه یقلوق استردم که بنم افتقادم احتیاجم
انك جودینك کلیددلیدر بو سزدن مفهوم
اولانا اولدرکم استعدادظهورینه نوردن
مقدمدر بو عزیز دخی بونلی اشتری جواب
ویردی ومن اهدی لاول دردی تتمه
حدیث نبوی در علیه السلام سبب دور
اولدرکم عربا یوزده یه صاغ دوم ادسنه

بغلمزدی سرّ آیتدر ذر دیو حضرت رسالت علیه
السلام بونی اشتدی جوابنده بونی دردی ومن
اعدی لا اوّل یعنی اوّل یوز ولا نه کمدن سرایت
اتدی دیو بیوردی بو مقامده شیله دمکدر
جودك کلیدلی اوّل نه ادی یه سؤل ذاتك
اوّل قتنده ادی که افتقار کسترردوك وعنده
مفاتح الغیب یعنی حال بودر که غیب کلیدلری
آنوك قتنده در بیس معلوم اولدی که استعدا
صوکمش مختار مصنّف بودرکه شیخ خرقانی
رحمة الله علیه بو مقامده ارشد فرمایاد
اتدی که انا اقل من ربی بسنتین یعنی بن د بمدن

ایکی ییللق آدینی بو سوزوك بیانی بودرکه یل اوچ دردر
سرمدیلی درکه مرتبهٔ احدیتدر ابدیلیدرکه
مرتبهٔ واحدیتدر زمانیلیدرکه اوّل عقل
آخر مرتبهٔ انساندر احدیت واحدیت مرتبه لرینه
ینه بمدن آدینی دمکدر بعض نسخه ده باثنین دردر
یعنی ایکی سنه دیمدن آدینی دمکدر بری وجوب
ذاتی بری عنای مطلق شیخ ابو طالب مکی شیخ
ابو الحسنه ایتدی هو خالق العدم کما هو خالق
الوجود یعنی الله تعالی نیجه که وجودك خالقیدر
عدمك دخی خالقیدر بو سوزلر بکا مؤیددرکه
استعداد موجوددر بعض مشایخ مراد شیخ محی الدین

عربیده ایتدیکه حکمة الله شیله اقتضا
ایتمشدرکه حقك دلیکی هیچ آفریننك استعدادی
خاصنه اتمیه بر حقیقتا استعداد بر حقیقت
استعدادینه میل اولمز مثلا حق تعالی دلمکه
استعدادی انسانی استعدادی کلیه مبدلا ولا والا
انقلاب حقایق اولوربلا ادادتك اثری شوننده درکه
بر استعداد خاص بر محل خاصه یقین ایدر مثلا اراده
شیله اولدیکه ملك لك استعدادندن ملکه ویردی
آدملق استعدادن آدمه ویردی بو سوزلک دقیق
سوزدرکی فهم ایله تا که ظاهرینه بقب خاطره شبهه
کلمیه بو اسناد تکرروك حاصلی بودرکه حق تعالی عالم

غیبده اعیان ثابته ده قولنك ذاتنده بر استعداد
ظاهر ایلدی کیمسنوك ده مسئله کیمسنوك ومسئله
دکولدر تا که اول استعداد برله وجود عینیسنوك
تجلیلرن قبول ایلیه چونکه بو مقامده حاصل
اولدی پس بو تجلی واسطه سیله عالم شهادتده
بر استعداد دخی بولا بو استعداد جزئی برله وجود
مشاهدی وحاضر قبول قله اندن نصکره
بحسب احوال هردم هرلحظه بر استعداد حاصل
ایدر اول سببله بی نهایت تجلیلردن آکا قبوللر
ایچه چونکه تجلی نک نهایتی یوقدر هر تجلی بر علمله
دور پس آنك علمنه دخی نهایت اولمیه لاجرم

ربّ زدني علماً ايه اصحاب رأى بوتلكى بو طايفه‌در
كه سير الى الله تمام ايتمشلردر سير في الله وصلت
بولمشلردر شويله صانورلركه چون واصل
اولدلر غصه حاصل اولدى مقصود و مرادك
غايتنه ايردلر واليه ترجعون يعنى اندن يكا
دونسلر كرك نه قانع اولدلر هيهات هيهات هاى قنى
سن منازل طريق الوصول لا ينقطع ابد الآبدين
يعنى وصول يولنك منزللرى كسلمز ابد الابدين
ديچون ديمك اول دادن ولمديكه اندن كيرولدى
ادى سلوك نجه منقطع اولا يول نره ايرشور
اگر دلكن بر هماى كوكلى بيرسه پس گلمكدن نه

فايده اولور ابو الحسن نورى رحمة الله عليه
بو يولك بى نهايت ودلكندن شويله خبر ويرركه
شعر جماليني انك كوردم دكل اول كوردكم كبى
نه بوندن كم كوردم انى صوردم كوردكم كبى
اگر واصللر ايرشورلر كلورى مقامدن اعلا
اولا مقام طلب ايتمكه باعث اولمزلرسه بو قدركه
بولدلر اكا قانع اولدلر ثم رددناهم الى المقصود
يعنى بيلدى كنه كوسترلرنه الدك مقامنده
قالورلر خالدين فيها لا يبغون عنها حولا يعنى
ابد الاباد اندم قالورلر اندن انتقال ايتمك استمزلر

لمعهٔ اوتوزنجى

عاشقك علم الله ده اولدغیله كه وجود عینی در
وخارجده اولمدوغیله كه وجود عینی دربو اكسوك
آداسنه ادام قلمشدی هنوز معشوق یوزین
كسترممش ایدی چون خطاب نغمه سی آنی عدم
ایچوسندن اویردی اول نغمه اشتمكدن اكا
شوق وذوق حاصل اولدی ذوقدن وجد ظاهر
اولوب وجود عینی بولدی اول نغمه نوك ذوق
باشه بیجردی عشق سوزین لیعی كلدی ؞
شعر دیلمشدر بو سوزهم بندن اوكدین
كه قولق عاشق اولر كوزدن اولكین ؞
عشق آنك اوزرنه مستولی اولدی مصراع

كم زیادت قیلجی اولور سونلر سودكین ؞
انا المحب لمن یهواه ذوّاد یعنی سوجی سودكین
زیادت اوزره جیدرد نتكم نسی نغمه سی كه زیاده
قیلجی اولور سونلره سودكین ظاهر باطن ساكنلك
كیدروب حركته دقصه كتردی تا ابد الآبدین
نه اول نغمه دكوزنر اول رقص وكنوز نجه
دوكسنون كه مطلوب حقیقی نامتناهی در بو آدده
عاشق دمزمه سی همان بنی آیدر ؞ شعر
آنكا كه كوزم آچدوم كیدم دخی گم نوكر ؞
قولق كه آنی طتدوم سندن اشتدم آواز ؞
پس عاشق دایم معنیده رقص ایچنده دركوجر

ظاهرده ساكن كورنور وترى الجبال تحسبها جامدة
وهي تمر مر السحاب يعني طاغلري كوردسن صانورسن
كه ساكندر حال بودركه يل كبي كچر شيخ جنيددن
رحمة الله عليه مرويدر كه بركون مجلسنه
حاضردم ابو سعيد خراز قدس سره ايدردي ابو الحسن
نوري رقص ايدردي محمد اديم ايا قوصاردي
جنيد هيچ حركت ايتمزدي محمد اديم جنيده
دردي كه نيچون فقرايه موافقت ايتمزسن
جنيد بو آيتي اوقودي ايتدي نيجه ساكن اولي
بلسون كه هر ذره بر كلمه در هر كلمه بر اسم
در هر اسمك بر دلي وار هر دلك بر سري وار

هر سرك بر محبوبي وار ايشتمك وار ذوق عادت آدم
سوزن ايشتمكدر دكلدر بلكه جمادات سوزني
ايشتمكده در اوليانك مقام بو مقاملردر
قچن كه جان قولاغيله كوكلك ايشتسن ايبوجي اشو حجر
بو بلاسن السماع طير بطير من الحق الى الحق يعني
ايشتمك بر قوشدر حقدن حقه اوچر منقولدر
كه جنيد بغدادي رحمة الله عليه شبليه
قدس الله سره ايتدي بر سري كه بز آني خلوت
خانه لرده سر ايلرده پنهان ايدرين سن آني
منبرلرده آشكاره ايدرسن شبلي جواب ويردي كه
انا اقول وانا اسمع وهل في الدارين غيري يعني

بن دخی دم بن ایشدم الکی جهانده بنم غیرم وارمیدر

شعر هرقوقوکم سکا مشکله قرنفل ییلوردر

شانه سیدر زلفنوک ریحان سنبل بیردر ∴

∴ بلبلوك كل مجلسنده كه اشیدرسن نغمه سن

كل درآنی دكلدن صنما كه بلبل دكلدر ∴

لمعهٔ اون طقوزنجی

عارفك كوكلی كه قیددن و تعیندن مطلق و منزه

در عزت و عظمت چترلری نوك قبه لری در و تجلو

و غیب و شهادتده كزلری جمیع اوجی یردر

بو كوكلك بر همتی واردر كه اكا حد و نهایت یوق

اكر فلك قدحیله هزار باده چكه هر همتی اولدر كه

90

یسنه باده چکه لاجرم انك كبی كوكلی وسعتی

بر حدده در كه شول نسنه كه جمیع عالمه صغمز

جمله عالم انك قبضه سنده در كوكل اچنده

صغار ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی

قلب عبدی المؤمن یعنی بن یرلره و كوكلره بكا

صغمدی ولکن مؤمن قلبوك كوكلنه صغدم

فوداینت سرابرده سن و جهانیت بازسنده

طناد سلطنت باركاهن دوزدی اشلرین الود

طناد حل و عقد قبض و بسط تلوین و تکوین

و تمکین انده ظاهر اولور فاذا قبض اخفی ما اثری

واذا بسط اعاد ما اخفی یعنی قچن قبض ایتسه آشكاره

ایدی

ایدوکن کوکلر قچن بسط ایتسه کوکلدکن آشکاره

شعر بیت که حسننده صغمز عالمه بو در عجب

عاشقک کوکلینه نیجه صیغر دخا نمدن ؞

سلطان العارفین بایزید رحمة الله علیه

کندو کوکلنک کیکلکندن شویله خبر ویردی که

عرش وصد باد عرش وصد هزاران نیجه عرش دخی

شول که انک ایچنده ده اکر عارفک کوکلنک بر کوشه

کیروب چقرسه عارفک انون خبری اولمیا جنید

رحمة الله علیه بونی ایشتدی دیدی که نیجه

خبری اولا که المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق له

اثر یعنی حادث نچن قدیمله مقارن اوله انک

اثری قلمز چون بایزید بیکا نظر ایتدی که حادثدن

اثر قلمز بس دیدی که سبحانی ما اعظم شانی

مثلا بو یوزدن بر بر دقدزدی صوطلرده

چون انک اوزرینه کونش طغدی بردنی صولری بره قوردی

اثر قلمدی بس دیدی لیس فی الدارین غیری دیار

یعنی شخص قچن که یقین اوله الیک آدمدن کیدر

همان بیلک اولور اولیوا اولمز ؞ شعر

؞ آوجی اولهم آو اولهم دانه اول

هم حریف وساقی و پیمانه اول ؞

عجبا شدر که ایدر ؞ وسعنی قلب عبدی والقلب

بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء

يعنى حال بودركه كوكل دخى بر مقلوبى دا سننم
دداول كوكلم كوكل آنك قبضه سننم مسكر
ترجمان دليله بيله بيان زادر :: شعر

كرچه زلفندم طتدى يرى كوكل ::
ليك قيغولو كوكلمك ايجيدر ::
تا بلدى سن لطافتدن آنك ::
كه سكا بند زلفنوك ايجيدر :: نثر

هر نسنه كه ندر كندر دركندودن غيرى كندويه
نسنه صغمز بولك بو لكن غيرى نسنده قرادطمز
جوكوكل وجدا بنتدن غيرى نسنم آدام ايتمز
بودرلو كوكل حقيقت معلوم اولدكه نه درامّا

هر كيشى فهم ايتمز بر صاحب دلمنا جاتنم شيله خبرودركه
شعر :: كيمك سن دردم بوالولوغنله ::
دديكرو كندو دنمك يالكوز ::
بنم عاشق و عشق معشوق حالك ::
هم آينه هر بوكر بيان بوز ::

لمعهٔ يكرمنجى

عشق پايلغى وسلطانلغى معشوقه ويردى
خودلغى ومحتاجلغى عاشقه ويردى عاشق
خودلغى و ذلتى عشقدن جكر معشوقدن حكمنى
زيرا جوق اولوركه معشوق قوللولودلت حكمك
مقصودا ولمز بلكه معشوقدن هما زنا ذدد

ذلك که اولدر عشقدن اولدر علی کل حال بایلوق معشوق
صفتیدر احتیاج وفقر عاشق صفتیدر پس عاشق
شولکه فقیر اوله که نیه که کسه محتاج اوله هیچ
آکا محتاج اولمیه اما بوکه دیدی فقر جمیع نسنه یه
محتاج در دیدیکی اونکچون که عاشقک نظری حقیقتده
حقیقت اشیاده در هر نسنه که نظر ایدرسه اول حقیقت
کوردکه مقصود اصلیدر لاجرم اول سببله جمیع
نسنه یه محتاج اولورکه مقصود بندن اندن کورورکه
محتاج الی کل شیء ولا یحتاج الیه شیء یعنی فقر
بالذات محتاج اولمقلقدر بلا تعین هر نسنه یه که کسه
اما بوکه هیچ نسنه فقره محتاج دکلدر ذا اولدر که

فقر حالت تجریدده قطع علایق ظاهر قلمقدر و حالت
تفریدده قطع عوایق باطنی قلمقدر کندو وجودی یوق
ایلمکدر و اول خلعتی اندن بر قمقدر هرنه که
وارلقدر دیه ودلغنه تابعدر انک قتنده امانتدر
ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی امانتی اسنه
اصمرلك حکمله اسنه اصمرلمقدر باشنی
یوقلوقده قسنه حکممقدر وهو الان مع الله
کما هو فی الازل یعنی شمدی اولا الله له دیدیکیه که اولدی
یوری مقامنه ارشمقدر بنوك کبی حالتده هیچ
نسنه آکا محتاج اولمز دیدیکی ولمقدر یوغسه
نسنه محتاج اولمز ایدی که فقردن منقولدر

الفقر لا یحتاج الى الله دیرا احتیاج جهتی موجوددر
چون فقر بو قلوده کوزنلردی حاجتنه ایردی
ایرق احتیاج قلمدی فقر تمام اولدی اذا تم الفقر
فهو الله الله سبحانه وتعالی هیچ نسنیه محتاج اولمی
شعر :. هیچ اولورسن ایکی اولسه برلکوک
هب اولورسن هیچ ادیجک کندوکی :. فقر ایکی درلو
اولدی بر فقیردر که منزلی مرتبه سی لا یحتاج الى
الله در بر فقیردر که منزلی مرتبه سی یحتاج کل
شیء ولا یحتاج الیه شیء در اولکی مرتبه اعلادر
واولکه در زیرا مرتبه ثانیه ده فقر مطلوبی یرده
آدینی بولمشدر مرتبه اولده فقیر اولدی اولمدی

بولر بولمدی خلوت خانسنه ییردزمشدر
اول شیخ جنید رحمة الله علیه ده دیدیکی در
الفقر لا یفتقر الى نفسه والى دبر بو حالده فقیر
کندو وجودندن نظردی کندوی یوق بلمشدی اکر
کندوکزیله کندو جمالنه نظر ایدرسه کندونک
اولمقلغی ظلمتی عکس کندو نظرنه کلور کندوی کوردکه
الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی ایکی جهانده
یوز قره لغی در یرده کندونک یوزنه طوتلمشدر
کندونک وجود سرآتنی نور کوردکه اول نورله
یوز آق اولا ونه یوقلق سرآینی ظهور بلوردکه یوز
قرالغندن خلاص بولا فاین ظلمت سواد مشایخ

قتنده عدمدن عبادتدر نیتکم قرآن اجنده حقت
اجنده کلمشدر یخرجهم من الظلمات الی النور
ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره
کبی اول وقت مقام فقره ایرشورکه ایکی عالمده کندوینی
یوق بیلیه هیچ اندن هیچ اولمیش بو مقامه کلور
که کاد الفقر ان یکون کفرا یعنی یقین اولورکه فقر
کفر اوله دیرا فقر اندن عبارتدرکه هیچ نسنیه مالک
اولمیه کندو وجودندن جمله صرف وجود حقیقی
قله یا سبحانی ما اعظم شانی دیه یا انا الحق دیه
بو مقام کفره یقیندر ظاهرنه بقن کفر کورر اهل
سرقتنده ایمان کاملبودر کاد الفقر ان یکون کفرا

الفقر فخری   الفقر سواد الوجه فی الدارین

بو ایکی حدیثدر بونلرک اراسنده تلفیقی بو
بیاندن اکلنور فهم اولنان مشایخ مذهبنده
سواد اعظم اولدرکه سواد فقرکیه توانکر غالبا
غایت یقینلقده غایتده اقدر درویش غالبا غایت
اداقلقده غایت یقیندر   شعر
دوستلق یلی چون کمراسه عجبی کوکلدن کیدر
قاچن اسه فقر اوستنه تیسکی بر وردده قلور
بلورمیسن که ندر ایدر اکر بر توانکر بردر درویش
اکسی قصد عالم عشقی تسکو توانکری النده بر نیمش
چراغ اولسه درویش النده بر و نیمش اوکسی اولسه

عشق عالمنڭ يلى اسه تو انلرڭ الندكى چراغ سوينر
درويش الندكى و كسى بزشونلردن قياس ايتكه حال
نلرده حديث قدسيدن كلمشدر انا عند المنكسرة
قلوبهم بونڭ حكميله مصراع بو ميداندن صفتلولوالرطو

لمعهٔ يكرمى برنجى

عاشقده لركه بى غرض دوستله صحبت ايدن كندولكن
اردن كتوده اشيده دوست مرادنجه يكوده طلبنى ترك
ايدن كه كندو طلبى كندو يه سود دينيا ظاهر مطلوب
كه عاشق طلبندن صكره بوله كندو حوصله سى
مقدارنجه اولور اما شول مراد كه جذبيله يه
وجدانله اولور لايق كمال الوهيت اولور طلب الهى درلو

در برسى الله اللهله استمكدر بونڭ توحيد ذات
واسما وصفات وافعال انلردن حاصل اولور البته
الكنجيسى الله الله دن غيرى له استمكدر بونده
انجلاين توحيد ذات واسما وصفات وافعال
حاصل اولمز ديرا الله طلب ايتملك شول وقت
درستا اولوركه آنك توحيد طلبن افعال الله دن
برفعل بله مادام كه آنك ملكندر كندودن غيرى
برفاعل دخى بله لرنجه كه مذهب معتزله در توحيد
تمام حقيقى فجن حاصل اولور الحاصل كندونك
طلبن مرادن ترك ايتمك گرك تاكه مراد مقصودى تمامه
حاصل اوله هرنه كم عالمده واقع اوله كندو مرادن

مان

صنه كندو مرادینی حاصل اولوربله دكلنه شاد

اولا شعر تا كه ترك ایتمایه نفسینوك مرادن بیك كزین

بولمیه هرگز مرادینی قتنده بر كزین ؛ اگر واقع اولن

ایش شرعانه مرضی یسه انی دفع ایتمكه نقدر جهد

وار ده ایسه كرجه كه مراد الله در بو مسئله كلام

دربنوك تحقیق انده اولور طالبلوا انی طلب ایده لر

اگر محب مكاشف اولورسه شیله كم دوست

یوزن عیان كورر ایله كوكوركه نا مرضی ایش كرجك اگرچه

انك یوزن كوردامّا رضا ویرمیه زیرا انك یوزی نا مرضیه

واضح كوكللك بیله كوركنور وما یرضی لعباده الكفر

عالم بحكم ما رأیت شیئا الا ورأیت الله فیه هب جو

كوزلا جرم حق برله حق اذن تزنجه قایم اولوز زیرا

هرسننه شرعا حرام در انی حق یوزی حاملغله كورز

اندن اجتناب ایتمك كوكر انده نجه كا قصد ایتمك

كوكر بو سوزده قتی سوزدركی فهم ایتمك كرك

نبهنا الله من نومة الغافلین وایقظنا من سنة

الجاهلین بشنجی شبهه وار در كه عارفه زحمت

ویردی اولدر كه چون عاشق انك تجلیسی محكومیدر

تجلی خود جمیع نسنیه شامل در عاشق تجلی یه نظر ایدر

نجه كوردسون یه تجلی یه مخالف ایش نجه ایشلسون

جواب شیله دركه تجلی ایكی درلو در تجلی ذاتیدر

تجلی اسما وصفاتدر تجلی ذاتی ذاتك سطوت قونندر

آنی کمسه دفع ایدهمز بونسنه لر آنی صغمز تجلی اسما
وصفات دفع اولور بو معنی یه که تجلی لطف بر له
تجلی قهر دفع اولور هر که نا مشروع نا مرضیدر نشان
قهر و جلالدر هر که مشروع و مرضیدر نشان لطف
جمالدر بو مقامده اعوذ برضاك من سخطك
سنوك رضاکله سنوك سخطکدن سکا صغنورین دیه
اکر دفع اولنمز ایسه استعاذه فاینی قلمز و مقام تجلی
ذاتده اعوذ بك منك دیه یعنی سندن سکا صغنورین
ذاتدن غیری نسنه ایله دفع اولنمز ذات بر حکمی بر تبدیل
تغیر اولنمز اسما و صفات چوق حکمی چوق تبدیل تغیر اولنور
شعر سندن سکا قاچوبن باکا دکل کیم ایلیم
کیمك قتینه وارایین حالمی کیمه سویلیم ؛؛

لمعه یکرمی ایکنجی

عاشقلق شرط اولدرکه بنی که دوست دوستلوتر
عاشق آنی دوستلق ایده کرچه که معشوقك دلکی
هب ایراقلق و فراق دخی اولورسه غالب بودرکه محبوب
عاشقوك دائم فراق و دلکن ایستر تا که عاشق جهانسندن
قجه عشقك بناهنه صغنه النار سوط الله یسوق
اهل الله الی الله یعنی عشق اود بر قمچیدر اهل الله
اهل الله سررو جانینی معشوقه ویره آنك حکمنه مطیع
اولا شعر وصلنی دیلردم آنك اولکه هجرانن دیلر
ترك ایدادم دیلکوم دیلردم آنی که اول دیلر ؛؛

کندویه عینی ادرنه اما عینی فراق دوست طتمیه
بلکه اول جهتدندر دوستدن که محبوبدن محبوبه
معشوق قوللق سودکی دلدکیدر وکل ما یفعل المحبوب
محبوب مسکین عاشقنجه اتسونکه بنونا دتقودیه
شعر دلا وصله دو دشن دلا فرقته
که بن فادغم بکا بو عشق بیتر ؛ بلکه کوکلورکه
عاشق فراق وصالدن یک سومدر ادقلغی یقینلقدن
خوشکره هجران وصالدن ادتو اصلو بله چون
بلکه دوستلنی سوداره قلغی یقینلقدن دخی یقینلقدر
بله ذیرا یقینلقدم وصلتدم کندو مرادله صفتلر
اراقلقدم فراقدم محبوب صفتیله صفتلنور شعر

هجرانکه دلایه آنی محبوب ؛ وصلتدن ذا یوله اوله مطلوب
شعر وصالک الوم بن نفسمه قول ؛
ولی هجرانی مولایم خدا و بند ؛ ؛
حبیبومه دشمنلردن بکا یک ؛
که حالومه دلیستوبا و دنم بند ؛ ؛
اکر محبت شول حده حیتیدم الورسه که محبوب
انک صفتی ولا مقام قرب نوافله ادشمش ولا
فراقد دوستطرسه محبوب محبوبله دوست طتمش
الور بو مقام اداقلقدم صنود بوندم نهایت
مقام وصلدر اما هرکشنوک فهم ادمز بلکه اداقلغی
موجبا ولان عاشقک صفتلردر انک صفتلری

معشوقك عيني دديبس اعوذ بك منك ديه تا کوره سر
حالنجه اولور شعر اناکی بوقکه طوتم آلو میله ۰
الیني کوردم بیکنم آنوك ۰۰ بس انم که لا احصی
ثناء علیك انت كما اثنیت على نفسك تاکه نهایت مقامه ایرسین

لمعهٔ یکرمی اوچنجی

عشق تجلی جلاله اذا ایدرد اندن عاشقه دهشت
وسکر حاصل اولور اوددجون کوکلنه دشر
هیبتن کوکلی وادیلرده تا جد معشوق صورتن
دخی کوکلدن بله یرقیجو ایدر کوردر عاشقلق معشوقلق
آدن بونك بلعلغن انك انلغن کوردیکن معشوقدن
دندرد کندو کندویه مشغول اولور اولجهتدن

که معشوقدن انکا هیچ التفات ایتمز مکر مجنون شوردن
ایچنده ایدی لیلی کلدی دیشلکی دیمش که بن خود
اولمشم باشنی یقا سندن ایچرو چکمش لیلی قاتنه
کلمش ایتمش که شعر باشکی قالدر که محبوبك بنم ۰
بکا بوق آخر که کیمه بکزرم ۰۰ مجنون جواب
ویرمش که الیك عنی فان حبك شغلني عنك
یعنی بندن نادا اولکه سنوك سوکوك بنی سندن
فارغ ایتمشدر شعر اولا ولدر که دیدکله شاد اولدم
عشقو کلیه یرواکدن آزادا ولدوم ۰۰ دعاء
حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بو مقامدن
خبرشیله ویردکه اللهم اجعل حبك احب الی

من سمعی وبصری یعنی ای اللهم سنوك سوكوكی
بكا بنوم كوزمدن قلاغمدن كی سوكلودك قل
شیله دمكدركه اولكه بنم كوزم ایشیدنوم سن
شعر دیلرم عشق قوقی یعنی شیله مشغول ایم سن
كم سنكله اولمیم هم یاد عشقكدن سنك ::
اكر همتك بجه ادرسك اشادت فنیهم یعنی
انلره اندی نظروك بندن یكسك طتا درسك اشادت
سكا شیله كسترد كه محبوب عشقك بجه مغلوب
اوله یعنی معشوق عشق وعاشق شیله مستغرق
اوله كه عاشق حالنه هیچ بقمز فهم من فهم عرف
من عرف یعنی كلا ین كلدی ومن لم یذق لم یعرف

یعنی هر كم طتمادی بلمدی بودمودك قامسنوك
شرح اولدركه عشق باشن عاشقلق بقاسندن
جقره اندنصكره معشوق اتكنه صالنه جون
عاشق معشوقه كلك نشانلریله نشان اولا هربو
دخی بر ندن بزدو ندده اندن صكره اكلك طونن
هی بری باشندن جیقره بربر بینك ركنه كوره لو
بوادا القده صرف برلك حاصل اولا شعر
دكل دنك كوز نو دجوق دنك ::
ختم وجمت قلود قمو یكدنك ::

لمعه یكرمی دردنجی

عاشقك جست وجوی طلبی معشوقك طلبنوك

نشانیدر هر صفت که عاشق آنکله متصف اولا
حیا شوق فرح کبی معشوقک صفتلریدر بلکه
هر صفت که عاشق آنکله یادلنمشدر معشوقک
اصالتله صفتلریدر زیرا عاشقک وجودی وجود
مجازیدر وجود حقیقینک بر توفرعیدر صفتلری
دخی آنک صفتلرینک فرعی بر تودر هر صفت که
عاشق آنکله صفتلنمشدر عاشقلقندر اما نتودر
عاشقک انی اوردتا قلغی یقدر زیرا که هیچ ارتاقلو
بکا دلالت ایدر که ایکی ذات اولا بر برینه بکزلو
باشنه مباین اهل مشاهده کوزنده خود هماندر
ذات بردر اول ذاتدن غیر وجود یوقدر غیر وجود

اولمز شعر سنه اگر یوز اوله وگر بیک یوز بیک ·
مجموع بردر جو حقیقتله باقسن ·· پس
جمیع صفات معشوقک صفتی اولور عاشقک
کندو کندودن هیچ صفت وجودی اولمز زیرا عدم
در وجودله صفتلنمز اما محبوب کرم یوزندن
تنزل ایدوب نتکم حدیث قدسیده کلمشدر
من تقرب الی بشبر تقربت الیه بذراع یعنی کیمکه
بکا بر قریش یقین اوله بن اکا بر ارشون یقین اولورن
عاشقک اوزنه تجلی ایدوب قدم ایچوسه عاشقک
آیینه جمالی نورله منور قلورسه عاشقه کندو
صورتی طونن کیدرسه مشرف ایدرسه کندی

عاشق طوتنه کندویه جلوه ویرورسه عاشق
آنک صفتیله صفتلنور اما غلط ایدرب بویله
صنمه که لباس عاشقدر بلکه عاشقده امانت
اولمشدی امانتکنه اسنه کلدی زیرا اندن غیری
نه وارسه هب هیچدر وار اولان اولدرکه اولدر
شیخ عبد الله انصاری شویله بیوردکه الله تعالی
دیلدیکه صفتلرین ظهورده کوره عالمی یرتدی دیلدیکه
کندوزین ظهورده کوره آدمی یرتدی زیرا عالم
اولمسه آدم اولمزسه مظهر ذات واسما وصفات
علی الوجه الاتم والاکمل حاصل اولمزیدی بلکه
سن نه مظهرسن اما کندوکه تقصیرلق ایدرسن

لمعۀ یکرمی برنجی

عاشق دلرکه دوست جمالن عین الیقین کوره بو
دلکن عمری سرکشته وحیران قلمشدی ناکاه
سر قدمه عنه بو آواز کلدی که :: شعر
:: اول بکاردی کم خضر بلدی اولدی آب حیات
واردر اول بو لکن سنک ادتلودر قات قات ::
جون عین الیقین برله کندویه نظر ایلدی کندو
کندولکن یاوی قلدی کندو کندولکی حجاب
کتردی دوستی کنه بولدی اندن دخی یکوک نظر
ایلدی کندوکی بلدی که آنک عینی امش ایرلق یوغمش
شعر ای دوست سنی هر یرده بن جوق دلو ایلدم طلب

قلمدی هیچ صبرم دعم سندن خبر توك عرب ؞
سینکله کوردوم بین کمسن خود بن اولمشسن بیمار ؞
پس نجلسندن صرمملك حیرتم قلدم کی عجب ؞
بو نظرم کوردجیم وادیدر کحق نظریله بقه
بله ایرلق کورمز ظاهر نظریله بقر ایرلق کورد الا بقرد
ووردکه بلمزکه نه کورد هر ذره که اودنجه صحرا
ورده البته کنش کورد اما بلمزکه نه کورد دیو احدیت
تجردن غیری حقیقتم نشنه یقدر دهبکرن
اولور اما فرق ادمز بلمزکه نه کوردر لاجرم لذت
بولمز دیو الذتا ولمسنه بلودکه حق الیقین بر له
بلکه نه کورد نیچون کوردر یعنی نه کیم کوردر حقله

حقیچون کوردر ولکن لیطمئن قلبی یعنی تا کیم کوکل
مطمئن اولادر دیوکی بحکا اشارتدرکه اولانجلین
علم الیقین عین الیقین منتظم اولانجسی حق الیقین
اولور دیو اکوکلده لیمسی نفس ساکن اولمسی حق
الیقین ولمسنجه حاصل ولمز سهل تستری بن دحمه
الله صوردیلرکه یقین ندر جواب ویردیکه ؞
الیقین هو الله پس سندنخی واعبدوا ربکم
حتی یاتیك الیقین بله عمل ایدوب عمرکی
عبادته صرف ایدرسك سکا دخی یقین حاصل اوله
شعر ؞ بو یولده باشکی کرتورك ایاسن
یقین اوله که هم سن اوله وله ایسن ؞

لمعهٔ يكرمى آلتنجى

عاشق چوندلوكه معشوقن گوزده انك جادسى الدكه
هر حالده هر نظرده گاه ظاهر گوزيله گاه باطن
گوزيله معشوق گوزدجى اولا اكا ين طتوب انى گوزتمكدن
خالى اولميه زيرا معشوقك هر عالمده گورك عالم
معانى گورك عالم مثالده گورك عالم شهاد تصودلى
واردر هر صورتده يوزى واردر بس بنه كه عاشق
نظر ايده معشوقه نظر ايتمش اولور نيجه كه هر نسنه نك
ظاهرى دخى اكدر يعنى باطنى هر نه كيم
وجود واردر هو الظاهر والباطن حكمنجه انك
بر تودر هيچ نسنه گورمز الا كه اندن مقدم اول

باطنى انكدر

گورنور ما رأيت شيئا الا ورأيت الله قبله باخود
اندن صكره اول گورنور الا ورأيت الله بعده
الا آنك ايچنده گورنور الا ورأيت الله معه بو وارده
عاشقك گوچمديكه خلوت خانه ده اوتوره عزلت
اختيار ايده زيرا چونكه معشوق جميع نسنه نك
عينى اولدى بو مقام بر مقامدر بر نسنه يى بر
نسنه دن اختيار اتمز كه انده عزلت ايده نيجه عزلت
ايتسون كه غايت عزلت اولدر كه كندو يوقلغى خلوت
خانه سنده حقك خلقك اسما و صفاتلرندن عزلت
ايده لكن بو عزلتدن صكره چون بونى بيلدكه
بنك ناظرلغى معشوقك منظورلغيدر و معشوقلق

معشوقلغی مرتبه سنوك عاشقك عاشقلغی مرتبه
سنه تعلق کونه سی وارددر ایله اولجق عزلت نجه اده
بلسون دیرانجه که عاشقك وجودی معشوق سبب
بیله در معشوقك دخی ظهوری عاشق سبب بیله در
دیدیکم منقولدر الربوبیة بغیر العبودیة
محال اولا انسوز اولمز بو انسوز اولمز بس بو وقت
عاشق مرتبه سی حسابه کلور آکلور معشوقك
مظهرلغنه قابل اولمزسه معشوق نهان قالور
آشکاره اولمز ان للربوبیة سرا لو ظهر لبطلت
الربوبیة یعنی ربوبیتك سری واردر اکر
زایل اولورسه ربوبیت باطل اولوردی بنده ظهر زال

معنیسنه دربرنسنه نك سری اصطلاحده عباد
بر کوزلو لطیفه در ربوبیتك سری اعیان ثابته
درکه اندن مخفیدر هیچ ظاهر اولمز اکر زایل
اولورسه ربوبیت باطل اولوردی بو سرکه اعیان ثابته
در زایل اولمز زیرا هر عین موجودك وجودی
کندوده عینی وجودك خارجی وجودی دایم
بس ربك وجودی دایم نیجه کیم معشوق حسن
ملاحت بر کمالدر فارغ آزاددر کمسیه احتیاج
نسبت یوقدر کمال هیچ زایل اولمز. مصراع
بشعر نرز ناز اولسون چون طابجسی یقدر
معشوقلق جهتنده عاشقك نظاره لغی بولور

آزادلق طرفندن متعزز اولوردی بر اهر قندم کی نسبت اوله
چونکه کیم شعر دائما اولمز عشقدن آزاد اولمغله اولمقلغی
قوللی ولدوم ترک قلدوم بن یکا طرمقلغی ؛؛
چونکه مطلقه غنای مطلق مقامنده بولنور
والا معشوقلق یوزیله معشوقک کرشمه نازی
عاشقک هجران نیازندن بولور همان اکجلایین عاشقک
طلب نیازی معشوقک کرشمه نازندن بولور بو اشتر
بنی بر سوز داستکلمز بو آدده عاشقک
معشوقک صفتلری بوندنه ایدر ؛؛ شعر
کمالنده بیم شاذلیغولک ولیک ؛؛
تمامی دکول آنوک الاسنکله ؛؛ بلورمسن

نه دردی نه اشتری کوردا یوردی تکرار ایدر شعر
تشریف دست سلطان چوکان اوردو ولیکن ؛؛
میدان کونده طوبنر چوکان نه ایسه کلسون ؛؛
شعر ؛؛ هیچ غلط دیمدم انم عاشق معشوق اولک
کرچه بن عشقدن آنک بوجهانه کلمشم ؛؛
؛؛ بن کیم بندن نه کله نه صفا سن سنکه بن
کیم یوزینه آینه ذلفینه شانه اولمشم ؛؛
شعر ؛؛ نه ازاجق سنه وادیده فنه بول
وادیدی اولمدن سن فارغ اول ؛؛

لمعۂ یکرمی یدیجی

عاشق تجلی ذات مشاهده سی مقامن طلب ایتدوکی

فنا بیجوندر یا صفتلو مجاهده لری برله وجوددن
عدمه آنیچون کلور که حال عدم مرتبهٔ اعیان
ثابتده در وکانه لك وحشتندن خلاص بولب
راحت وآسوده اولمشدر هم شاهد هم مشهود والمشدر

شعر اول جهتدن که شاهد مشهود ،،
کندو قاتنده بو لمشدر وجود ،،

چون وجوده کلدی کندو وجودی کندو کندیده
اولدی شهوددن محروم قلدی کوجه آنك بصری
کنت سمعه وبصره حکمیله معشوقك
عیندر اما آنك انلغی بو بصرك پرده سیدر که
انت الغمامة على شمسك فاعرف حقیقة نفسك

یعنی سنك وجود مجازوك حقیقتك کنشنه بلود
در نفسك حقیقتنی بلمکل اول مقامه ادمکه جهد
ایلکل تا که محروم قلمیه سن اکر سنوك سنلکوك
پرده لری کوزوکا وکیدن کشف اولوب کیدرسه
معشوق کورر آدده سنلك یوقیس سرقلهٔ عنه بو سر
آوازه سی کلو بلدی سکا بو سر کم سکا کزلو یری جقدن

شعر دخی شول صبح آجلدی که قارا کولگی سندن
،، حجاب کو کلمك سن سن آنك سرینه ادمکن
اکر اولماسه سنلك آدلمکدیری مهر آنك ،،

شعر کونك ایشی بارنی بلمدم ،، کیجه بیله دم
سنك تله بلمدوم ،، شیله صندوم بن بنکم بن بنجر

بن بر اولمشم سنکله بلمدوم بو آداده

عاشقك دعاسی بودر اللهم اجعلنی نورا ای

بنوم اللهم بنی نور قیل بنی شهود مقامنده طوت

بنوم انانیتوم بندن کیده تا کورم که بن سنن تا اول

وقت دیم من رآنی فقد رأى الحق یعنی هر کم

بنی کوردی حقیقت حق کوردی سن دردوك من

یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر کمکه رسوله

مطیع اولدی حقیقتا الله مطیع اولدی اکر بن

اولب بلکم قالب سنی کورمزسم لاجرم بونی دیدم

که نورا انا اراه یعنی بنم معشوقم نوردر نیجه

کوره یم بنم وجود مجازوم بکا حجاب اولمشدر مصراع

حجاب

تنفی کز کویه کیر بیسر داول وما قدروا الله حق قدره

یعنی حق بلمك بلمك یکله بلمدیلر زیرا هر بری بر صورتله

تصور ایدیلر تصوری هب باطلدر مادام که بلمیالر بیلماملو منهم

لمعۀ یکرمی یکونجی

معشوق چون دلر که عاشقنی کندویه چکه نته

کم دیلمشدر جذبة من جذبات الحق توازی عمل

الثقلین یعنی حق جذبه لرندن بر جذبه ایکی عالم

عملنه برابردر اول هر طون که عاشق عالملرده

انی کیمسندی اولطولی چکر جهردر هر نصیب

که عالملرده انکا اغردغی وقتده حاصل اولمشدر

آنی محو ایدر کندودن بو مقام تخلیه درانندن صکره

کندو صفتلری خلعتلرینی اکا بر لکا لایق اکا
خلعت کیدرر بو مقام تخلیه در اندن صکره
جمیع ادلرینی اکا القی ویردی اول ادلرله ذات
ملاحظه ایدر عاشق کندو کندولکندن فانی اولور
عین معشوق اولور معشوقک یرینه کلور فنا یرم
بلکه قول حق صفتیله صفتلنمز فنا بولمیجه
فنای حقیقی دکلدر بو دکلدر که سالکک عینی
مطلقا فانی اولا بلکه مراد سالکدن خلقیت جهت
فانی اولمقدر فنا حاصل اولمغک سبب خلقدن
منقطع اولب حقه توجه تام در توجه تام
حاصل اولمز محبت ذاتیه که سالکک ذاتنده

مختفیدر حاصل اولمیجه محبت ذاتیه حاصل اولمز
سالک محبت مخالف نسنه لردن اجتناب ایدوب
کچمینجه بو نسنه عبارتدر تقویدن که سالکک
زادی آذغیدر محبوبک حقیقتنه رابطه در
جذب نقدر عاشق معشوق کندویه چکه عاشقک
صفتلرندن بر صفت کیدر بدلی اکا لایق کندویه
صفتلرندن بر صفت ویرر تا شکا دکین که اتحاد
حاصل اوله اتحاددن دکلدر محققلر مذهبنجه
بو دکلدر که ایکی شخصکه وجودلری ظاهرده مختلف
در بر حیثیتله متحد اوله لر که ایکسی بر شخص اوله
بو طایفه باطل وهم ایتمزلر بلکه مراد اتحاددن

اولورکه کثرت قیدلری اضافت احکام مرتبه
لری که طاری اولمشدر گیدوب برلکه گومکدر
چونکه بو اتحاد حاصل اولا سالک یربدرکه موافق
المواقف موقوف قله یرخود تکمیل ناقصلر
ایچون گروا اول عالمه دونه واصل اوچ درلودر
بری اولدرکه هلاک اولور ابدالآبدین رجوع
ایتمز ناقصلری اتمک اولمز زیرا کندونک خبری
یوق غیریه نه ایلسون بریسی دخی بودرکه رجوع
ایدر سیر مقاما ایچون کندو نفسن تکمیل ایدر بکا
دخی ناقصلری اتمک اولمز بریسی دخی بودرکه الله تعالی
اذنیله رجوع ایدر تکمیل ناقصلر ایچون مرشد

حقیقی بودر بوکا ناقصلری اتمک گوک نتکیم
منقولدر **الشیخ فی قومه کالنبی فی امته** یعنی
شیخ قومی ایچنده پیغامبر گبیدر امتی ایچنده
مصنف رحمة الله بو لمعاتده چوق اسراره
اشارتلر ایتمشدر اما بو لمعده شول که مطابق
ظاهر شرعدر سکا بیان ایتدی باقی لمعاتک
رموزلرین دخی اولکه بندن حظی وار ایسه توفیق
ایده اولکه بندن حظی یوق کندو خیالات
باطله لریله مالایعنی لر سویلمیه بونده اسرار
چوقدر بو مختصرده انجق سویلنودیلر سنک
که محفوظ اولاسن بر مرشد کامل طلب ایت

که حاله مطلع اولاسن والا من لم یکن له شیخ
فالشیطان شیخه قبلندن اولورسن چون مرشد
سالک که حقیقیدر کنده دونر عالمنه رجعت
ایدر اول عالمک صفات کونیه لری دنکلرندر
که کندودن چکمشدی آنک بدلی صفات
ربانیه دنکنی انی کیمشدی آنوکله بله کله
عاشق چون طونه بقه کندولی بر دکلو درجی
کوره کندودن ایرقسی قفو قفولیه کندوی
تمام آن بوله ایدر انا من اهوی ومن اهوی انا
یعنی بن اول کم سودیم اولکه سودکم بنم هرنیه
که دوست یزن کوره بن معلوم ایدرم که

باقه

كل شيء هالك الا وجهه یعنی هرنسنه هالکدر وجهی
دن الا ذات وجودی هلاکدن اولمز دیمکلک وجهدن
در بودر که بعضلر شیئیله توجیه ایدرلر که وجهک
ضمیری لفظ شیئه راجعدر زیرا هرنسنه صورت
یوزندن حادثدر معنی یوزندن که اعیان ثابته
در باقیدر و هلاکدن مسلمدر ممکنات علم الله ده
ثابت معین مرتسم اولمغله اعتبار ایله قدمله صفتلودر
بیوندر که هرشی صورت یوزندن هالک و معنی
یوزندن باقیدر و بر نز وجهله مراد وجهدن
وجه ظهوردر حقدر آنکچون که ويبقى وجه ربك
دیلمشدر ای دوست چون بلدک که هرنسنه نک

حقیقتی و معنسی آنك وجهیمش بس ادنا الاشیاء
کماهی یعنی اشیاءی کرکی کبی کستر کل تاکه عیان کورسن
شعر وار در هر درلو نسنه نشان ؞
بلمزدساکه آنك بولیکنی قل لمن الارض ومن فیها
سیقولون الله یعنی دکل یر و یر اچنده کی کمکدر
دیه کن الله کدر سزی مست و عاشقانه کیری
معذور طوتك ؞ شعر ؞
هر معنی کم اوله لطیف انی ناچار دم بر فتوح
هر نسنه حالدلیسه سیکر بکا ویرور فتوح ؞ بخه
انشه الر شعر بو کوکل یری اولبجوق خرابات ؞
کوردم کوزمه ذهنی مناجات ؞

بو دکوره دشدوم که کناری یوق ؞ شعر
؞ حریفلك ایدرم بیری دکره
اکرچه شبنمه مالك دکولم ؞ نثر
کرچه بو کلمات معنسی بعض فهم لره مکدر
کورنور معذور درم مست خرابم بی نهایت دکیز
اچنده غرقا ولمشم نقد دکه دلورم بو بی نهایت
دکیزك کنده وم کنادینه ایتم ناکاه بو موج کلوب
بنی کنه قیاد او دسته بر اغور ؞ شعر
؞ شکر الله دایما قلورم ؞
قوبغا بیکی صوده هم الورم ؞ اغزم اجسم
ایچوم طولر چون هو ؞ اجمسم قیغوسیله هم اولورم

چنانکه کندومی ملامتادن بو بحروک
نهایتسنه ایرلمزدرن ⁘ شعر
⁘ دکز بو قدر نهایتسز موج اوره ⁘
شایدکه قطره اندن ایره قصره آشنا ⁘
همتوم بکا ایدر نومیدلک شرط دکل هر کرم استرلو
شعر بونکا دسز دکز ایچره شیله صواسی کبی
آل یاغ اوز جهد قل شاید اولا اصی کبی ⁘
کرچه دکز کچمک خوک اندا ده سنه دکلدر
بال بر کسمک قرنجه بو مسنجه دکلدر اویت
کوشش کو کمد محروم قلمزسن کوکلا میندد کرنتی
آل ایق دیرده طور تا جان نظراعنه ایوشر خطاب

ایدبا ایدر نوختا لو بکا بندن ایرلوق
سن وبن کیدو بن خنا قلموق ⁘ شعر
لمعکرا اودا اقنا بندوم ترجمه ⁘
⁘ سرمدوم هیچ یادسوزی خرجمه
پیل ضادو دالو لام ایچنده در ⁘
⁘ هم دجب آبی وهم دردینده در
مصطفی دوچینه بزدن چوق سلام ⁘
⁘ داخی اصحابینه الی یوم القیام
لمعۂ قدسیکه دوزلمش تمام ⁘
⁘ دالو لام وجیم مش اولوقتده عام
هم دجبا یجنده سنبه کبی ⁘

مصطفی دوجهانه بزدن چوق سلام

قتلوا ولسون صاحبنك آدنه

كم امین الدین دیلرمش بنام

تحریرا فی اوایل شهر صفر سنة اربع وتسعمائة

علی ید اضعف العباد محمد بن احمد الغیلی

غفر الله له ولوالدیه

واحسن الیهما

والیه

Süleymaniye Kütüphanesi

Kısmı: Hacı Mahmud Ef.

Yeni Kayıt No: 3096

Eski Kayıt No: